بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی من علینا بمعرفته ومعرفة الانبیاء والائمة المعصومین
بالدلائل والبراهین ونجانا برحمته من معضلات الاهواء الفاسدة
والمذاهب الباطلة بالصدق والحق والصلوة والسلام علی سید الانبیاء
والمرسلین محمد وعترته الطاهرین اما بعد چنین گوید فقیر حقیر [illegible]
و غریب مهجور که باستطاعت ابراهیم استرابادی الملقب
بکرکین که چون این فقیر بمقدار در تاریخ سنه ثمان وثمانین وتسعمائه
شرایط طواف بیت الله الحرام و مراسم زیارت حضرت سید الانام
وائمه معصومین علیهم صلوات الله الملک العلام بتقدیم رسانید
مراجعت نموده بدار الخلافه دمشق رسید و باوجود [illegible]
با جود شیعیان معتمدان این دیار مخالطه و مصاحبت نموده
رساله حسنیه را که در زمان هارون الرشید با علما و فضلای جهان الحق بحث
رد نموده و اثبات حقیقت مذهب اهل البیت بدلایل و براهین
نموده

المستعین بالله المستعان السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب
الحسینی الصفوی بهادرخان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی کافه
البرایا عدله و احسانه شرفیاب نام بالاحترام تمام داده بمرتبه عرض
رسانید سوادی طبع گهرسنج و میزان سخن پیوسته دل تو تازه از جان
سخن حقا که تا بارگاه تو سزد هر جا گهری برآید از کان سخن و چون
مناقب و معالی این خاندان عظمی الشأن از آن اعلی و ارفع است که این
فقیر حقیر شمه از آن حایز تواند نمود هر آینه عطف عنان قلم از ین صوب
بجانب مقصود اولی و اولی نمود [illegible] ثنا با اساس [illegible] استوار باد
عمر تو بحور و دور [illegible] باد و نشرع فی المقصود بعون الله الکریم
المعبود [illegible] محقق فاضل و مدقق کامل و عامل [illegible] جامع معانی
مسلم ثانی شیخ ابوالفتوح رازی رحمة الله علیه باسانید صحیحه روایت کرده
هارون الرشید که از جمله عباسیه بود و در ایام خلافت او ترقیات
و غزوات و آبادی دار الخلافه بغداد لقاب می نمود و چهار صد غلام
زر خرید داشت [illegible] که همه وقت در خدمت او می بودند
و هیچکس از سلاطین زمان در مجلس او بار نبود و همه آورده را زمه ٥

کشته شد و از این حال ظاهر است که مشهد مقدس حضرت امیر المؤمنین و امام
علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و آله بود و محل قبر مبارک آنحضرت را امام عالیمقام
جعفر ابن محمد الصادق علیهما السلام تعین نموده هارون بفرمود که قبه عظیم
بر سر قبر مبارک آنحضرت ساختند و هم در وقت اظهار محبت سادات
اهل البیت کردی اما در آخر کار بر مدار اخابثه کرد بواسطه [illegible] مدار قتل
امام همام موسی ابن جعفر را صلوات الله و سلامه علیه اختیار نمود و چندین از
سادات بنی هاشم و شیعیان اهل البیت را بجای سنگ و خشت در دیوار
میگذاشت در زمان خلافت و ایام دولت او حرودی بود و بازرگان
و با نعمت فراوان و از مشاهیر بغداد بود و شهرت تمام داشت
بمحبت خاندان طیبین و طاهرین پیوسته در ملازمت امام معصوم و گنج
علوم جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بودی و شرایط بندگی و خدمتکاری
بجای آوردی بعد از شهادت آنحضرت بواسطه ظلم اعدا دین
اموال و اسباب تمام از دست او برفت و در [illegible] روی بوی
نهاد و هیچ نماند او را الا کنیزکی که در [illegible] بر او خدمت کرده بود و مکتب
دلاّ و مدت ده سال در حرم محترم امام جعفر علیه السلام تردد نمودی

وقریب بیست سال بمطالعه علوم دینیه و معارف یقینیه مشغول بود و در حسن
و ملاحت نظیر خود نداشت و نام وی حنیفه بود چون شدت فقر و فاقه بر خواجه
بازرگان اشتداد یافت روزی با کنیزک [illegible] شکایت نمود و گفت ای حنیفه تو
را بمنزله فرزندی می‌پرورم و کسی دیگر نیست از برای تو زحمت بسیار کشیده‌ام که ترا
بدین مرتبه رسانیده‌ام و امروز تو بانواع فضایل و کمالات آراسته‌ای باید که
از روی فراست چاره کار من کنی که از هجوم فقر و استیلای احتیاج کار
من برسوائی کشید حنیفه گفت ای خواجه هزار جان من فدای تو باد مرا دولت
تو بدین مرتبه رسیده‌ام و من پرورده نعمت توام و ترا بر من حق بسیار است
[illegible] شما را اگر مصلحت باشد یکسخن بعرض رسانم خواجه گفت اجازت بگوی بخیر
را حنیفه گفت ای خواجه صلاح در آنست که مرا پیش هارون الرشید بری و
عرض کنی و اظهار فروختن من کنی اگر از بهای من پرسد بگوی که صد هزار
دینار زر طلب می‌کنم اگر گوید که وی چه هنر دارد که این چنین بها می‌طلبی بگوی که وی
هنری دارد که اگر تمام علمای درگاه حاضر شوند و در علوم دینیه و معارف
یقینیه با وی بحث کنند بر همه فایق آید و همه مغلوب و ملزم گردند خواجه چون
این حکایت بشنید گفت جانا اکنون این کار بکنم مبادا که آن بعد از آنکه

چون [illegible] بر وی علی کردن ایمان و طاعت کودک کفر و معصیت او را اختیاری
بود [illegible] گفت اگر ثابت شد که ایمان و طاعت و کفر و معصیت کودک را
اعتبار نیست و کودک مستحق ثواب و عقاب نیست از ازلی
با امامت و صحابت علی علیه السلام ابراهیم گفت اگر نحبه دو دلیل گوی که از [illegible]
تمسک [illegible] گفت که نص قرآنی در صریح واقع شد در حق خضر و موسی
علیهما السلام دون کودکی که خضر علیه السلام او را کشت و قول این
ناطق است فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ
قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ
شَيْئًا نُكْرًا و بعد از آنکه موسی علیه السلام بروی اعتراض کرد از سبب
قتل کودک خضر علیه السلام در جواب او لفظ صریح واقع
شد بهر که وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا
أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ای [illegible]
مغز ما [illegible] که کشتن آن طفل مستحق نبود یا خضر علیه السلام ظالم بود اگر گوئی
که خضر علیه السلام ظالم بود پس لازم که خداوند تعالی مدح ظالمان کرد و مدح
[illegible] علیه السلام در قرآن موجود است [illegible]

ابراهیم سر در پیش افکند گفت ای ابراهیم جواب نگوئی سر در
زیر افکنی و عناد را پنهان کرده ای ابراهیم بآن خدائی که خالق انبیا است
که راست بگوی این نقل که روایت خواهیم کرد منظور شنیده و
از اصحاب شنیده باید ابراهیم گفت بگوی گفت روایت کنم مجاهد
از ابو عمر و او از ابو سعید خدری که گفتند ما نشسته بودیم نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله که سلمان فارسی در آمد و ابی ذر غفاری
و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفة الیمانی و ابو الهیثم التیهان
و ابو الطفیل عامر بن واثله با وی بودند جماعه در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله
بزانو در آمدند و آثار اندوه و ملال از ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله
ما از بعضی حکایات می شنویم از جمیع حاسدان در حق برادر
و ابن عم تو که ازان اندوهگین میشویم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که چه میگویند در حق برادرم علی ابن ابیطالب علیه السلام گفتند میگویند که
چه فضل صاحب شما علی را بر دیگران در سبقت اسلام که وی
در آن حال طفل بود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شما این [illegible]
آورده ام از این [illegible] روشن شود [illegible] شما [illegible]

بترسم که در دریا غرق شود و هلاک گردد چون موسی علیه السلام گفتند ای مادر
مترس که خدای تعالی نگاه دارد و باز بسلامت بتو رساند پس مادرش دلیر شد و تابوتی
نهاد و در [illegible] انداخت و بر آب بگذاشت تا آنکه خدای تعالی ویرا بسلامت بمادرش
رسانید و عادت [illegible] در [illegible] از طعام و شراب هیچ
نخورد و چون خدای [illegible] و گفت ولتصنع على عيني
اذ تمشي اختك فتقول هل ادلكم على من يكفله فرجعناك
الى امك كي تقر عينها ولا تحزن الى اخر الآيه دیگر بدانکه
ای یاران مرا که خدای تعالی در حق عیسی علیه السلام فرموده فناداها من تحتها
الا تحزني قد جعل ربك تحتك سريا الى آخر الآية وكنت
نسيا منسيا عیسی با مادر خود سخن گفت در آن حال که بر زمین آمد و در آن
حال که مادرش بوی اشارت کرد که فاشارت اليه قالوا كيف
نكلم من كان في المهد صبيا قال اني عبد الله
آتاني الكتاب وجعلني نبيا وجعلني مباركا اينما
كنت واوصاني بالصلوة والزكوة [illegible] حيا عیسی سخن
گفت در حال ولادت [illegible] در آن حال طفولیت

کتاب و نبوت از ازل داشت و در آن حال و را صحبت کرد با فاطمه بنت

و در آن زکی و سه روزه بود که سخن گفت و شما میدانید که خدای تعالی بیافرید

مرا و علی را از نور واحد و ما در صلب آدم بودیم و خدای تعالی را تسبیح میکردیم تا آنکه ما را نقل

کرد از اصلاب طاهره بارحام زاکیه چنانچه تسبیح ما را می شنیدند و نشانها میکردند

در هر عهدی و عصری تا آنکه به عبدالمطلب رسیدیم و نور ما در روی پدران

ما ظاهر بودی آنگاه آن نور دو نیمه شد یک نیمه به عبدالله منتقل شد و یک نیمه با ابوطالب

منتقل شد و پدر من و عم من هرگاه که در میان مردم نشستند نور ما از ایشان

ظاهر بودی تا آنکه ما در آن آمدیم و بدرستی که دوست من جبرئیل علیه السلام

فرود آمد در وقتی که علی علیه السلام از مادر متولد شد و گفت یا حبیب الله

خدای تعالی ترا سلام میرساند و تهنیت میکند ترا بولادت برادر تو علی ابن ابیطالب

علیه السلام و میگوید که اکنون وقت ظاهر شدن نبوت است و آشکار کردن

وحی تو که ترا امر میکردم به برادر تو و وزیر تو و همتای تو و خلیفه تو

بعد از تو که ترا بلند کرد و نسل تو بوی باقی ماند و چون علی علیه السلام متولد شد

مادرش وی را [illegible] دست مرا نهاد و مرا برابر دامن خود نهادم علی علیه السلام

انگشت دست راست مرا [illegible] و [illegible] قرار کرد و گفت

بخوانم

بخوانم یا رسول الله گفتم بخوان این چه آیتی که مرا [illegible] اوست آنکه علی علیه السلام
ابتدا از صحیفه که خدای عز و جل بآدم فرستاده بود و شیث بن [illegible]
برخواند از اول تا آخر چنانکه اگر شیث علیه السلام حاضر بودی اقرار کردی
که علی علیه السلام از او حافظ تر بود و از آنکه توریه موسی برخواند چنانکه اگر موسی
حاضر بودی اقرار دادی که علی بن ابیطالب علیه السلام از وی حافظ تر است آنکه
زبور داود و انجیل عیسی علیه السلام برخواند بنوعی که اگر داود و عیسی
حاضر بودندی انصاف دادندی که علی علیه السلام از ایشان حافظ تر است
آنگاه قرآنی که خدا تعالی بمن فرستاده برخواند چنانکه حافظ بود که اکنون من
حافظم آنکه علی علیه السلام با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم بر وجهی که انبیا
و اوصیا با ایشان سخن گویند با یکدیگر آنگاه علی بحال طفولیت [illegible]
و ویرا باز دادم بر وی فاطمه بنت اسد دادم از یاران من [illegible]
کفار [illegible] چرا اند و یقین میشود اقوال اهل شرک و نفاق
چه اعتبار باشد بدانید که من فاضلترین جمیع انبیا و رسلم و وصی من
علی فاضلترین جمیع اوصیا ست آنگاه سلمان فارسی و باقی اصحاب
بیکبار خوش دل و خندان برخاستند و صلوات بر روح اعلای [illegible]

او صاحب سنت و چون ابراهیم که پدر بزرگوار او بود و موسی و عیسی علیهما السلام در حال
ولادت تکلم نمودند و ایمان آوردند بخدای و همچنین نبوت دادند بیحیی
علیه السلام در حالی که طفل بود و همچنین علی علیه السلام که برادر رسول بود
و ابن عم و شریک رسول و اسلام بوی قوی شد و خدای وی را نفس رسول خواند
و چندین از آیات قرآنی در حق وی نازل شد و خداوند تعالی خواست وی را
با اسم ولی و رسول صلی الله علیه و آله که ضربت وی را در روز خندق برابر
کرد با اعمال جن و انس و نقل حدیث شما شد و این حدیث نیز در طرق
شما وارد است و در کتب شما مشهور که من اراد ان ینظر الی آدم
فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی
موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی
علی ابن ابی طالب و چون رسول صلی الله علیه و آله از ابراهیم و دیگر پیغمبران
اولی العزم برغم شما و در طریق اهل البیت و نیز فاضلتر است از همه
انبیاء و رسل و بعد از رسول صلی الله علیه و آله افضل عالمیان است پس چرا [illegible]
میکنید [illegible] آنکه امامت طفل معتبر نیست و [illegible] حقیت علی علیه السلام
در حال طفولیت امامت یافت و وصی رسول بود و حافظ صحف و تورات

منابع کرده‌اند و مخالفت رسول الله کردی چون ابو بکر این بشنید و دانست که از این
برا [illegible] الزام وی [illegible] برابها ساخته‌اند گفت [illegible] منازعت آمده‌ام و اعراض
نموده از مجلس برخاست و برفت و چون ابراهیم این حکایت را بشنید گفت از این
مسئله بیرون گذشتیم اکنون بگو که عباس فاضلتر بود یا علی گفت تو بگو که حضر[illegible]
فاضلتر بود یا محمد صلی الله علیه و آله توجه در میان عباس و علی افتاد اگر عباس فاضلتر
بود مجر علی را بود که چون وی عمی دارد و اگر علی افضل بود مجر عباس را بود
که چون برادرزاده دارد و چون هارون الرشید فصاحت و بلاغت
را بدید متحیر بماند روی با ابراهیم کرد و گفت حیف از آن علوم که با تست
پس [illegible] گفت [illegible] دو مسئله دیگر را جواب گفتم اکرام فرما بعد من نیز یک
مسئله از تو می‌پرسم اگر جواب گویید من منقطع و ملزم کردم هارون گفت
هر چه [illegible] خواهی گفت ابراهیم چون پیغمبر از عالم رفت و رحلت
نمود وصی نصب کرده بود یا نه ابراهیم گفت نکرد [illegible] گفت خطا کرد یا
صواب و آنچه خلفا در سقیفه بنی ساعده کردند خطا کردند یا صواب
پیغمبر را خطا نسبت میکنی یا اصحاب را ابراهیم فرو ماند از آن جهت که اگر میگفت
که پیغمبر خطا کرد نقصان شرع و دین بود و اگر میگفت خلفا خطا کردند

۲۶

و نابین و محبت قابل اوست پیدا کنند آب و آتش و بهشت و دوزخ و حیات
و ممات و صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت و عصیان اوست و پیدا کنند محبت و عداوت
ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و [illegible] و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان همه
اوست و نقص و نقد اوست از خیر و شر اما بدان راضی نیست چون این کلمات
را شنید سلطان گفت ای ابراهیم از خلاصه [illegible] این کفر و زندقه
را برخود و بر جمیع مسلمانان و امیدواری و از برای این اقامت حجت و دلیل می‌کنی
بر آنکه الزام تو و امامانی که قبل از تو برای [illegible] بوده اند باطل و [illegible]
اول آنکه گفتی که شرور و عصیان و کفر و امثال آن فعل و قضا و قدر اوست فاما
خوشنودی نیست بدانکه در این سخن دو محال لازم می‌آید برای آنکه چون
کسی حکم کند و بر آن حکم راضی نباشد از عجز و بیم بود و یا از مداهنت و ریا و
تلبیس و ذات مقدس تعالی از این صفات منزه است و بدان ای ابراهیم که این
سخن را از جهت وضع کرده اند امامانی که قبل از تو بر این اعتقاد بوده اند
که شاید بدین جهت و بدین سخن کفر و زندقه را از خود رفع نمایند انکه
اعتقاد شما آنست که شرور و عصیان و کفر و فسق بحکم قضا و قدر
و رضای خداوند [illegible] چون هم از این شرمنده اند ابراهیم گفت ای

بعض [illegible] و حجه و قصه ابراهیم علیه السلام ثم اجعل علی کل جبل منهن
جزءا و این بود بر جمیع عقلا تا بیست که او را الوتد و ما و ندو او را [illegible]
نبود و سجده و قصه بلقیس [illegible] و اوتیت من کل شیء ولها عرش
عظیم جمیع عقلا دانند که با دعا و بخلوتش در زردی کاخ بوده این کلام معنی
باشد که هر چه نقصان الوهیت او بود از افعال حسن جهات نو آسمان و زمین عرش
و کرسی و لوح و قلم و جن و انس و ملائکه و اصول و فروع و سایر نعمتها همه را
خالق و موجد او بود و تبارک و تعالی پاک و منزه است از خوی کفر و فعال کفر
و فساد و ضلالت و ظلم و معاصی و مانند آن دیگر آنکه فرمود یضل من
یشاء و یهدی من یشاء بدانکه هدایت را معانی بسیار است جمع
همه بدو معنی است یکی بمعنی ارشاد و بیان و دیگری بمعنی لطف و این هر دو عام
و جمیع مکلفان را از مومنان و کافران و بدان ای برادر ابراهیم که هر چه خداوند تعالی
در حق مومنان کرده است از الطاف و ارشاد و ارسال رسل و قدرت و قوت
و تمکین و عقل و نصب اولیا همه در حق کافران نیز کرده است که اگر کرده باشد کافران را
بر خدا تعالی حجت باشد که چه بر دل و چشم و گوش ما نهادی و ما را قدرت
و قوت دیدن و شنیدن و دانستن راه حق ندادی خدای از کفار [illegible]

شما را ... گفت ابراهیم و دلیل بر بطلان کلام شما قول الله تعالی است اتعبدون
ما تنحتون یعنی آنکه میپرستید و آن نیز ملامت و تقریع است یعنی می پرستید آنچه را که می
تراشید و خدای تعالی آفریده است شما را و آنچه شما او را می تراشید یعنی چوب را که اگر
مراد آن بود که فعل و عمل شما را خدای آفریده است این عذر کافران بودی و حال آنکه
عذر یعنی کافران از ابدان عمل که میکردند و مناقضه بودی جهت آنکه اول کلام ملامت
ایشان بودی و آخر کلام عذر ایشان و جمع بین النقیضین شدی و فحوای آیه مقتضی
عرض این نیست که ایشان بت پرست و بت تراش بودند و درین هیچ خلافی
نیست که خدای تعالی فرموده که شما را آنچه می پرستید از بتان و اصنام که خود می
تراشید خدای آفریده است مدا که ما تنحتون میتواند بود که موصول
باشد و میتواند بود که ما نکره موصوفه باشد و ما تعملون موصوله است
بمعنی الذی و اگر حمل کنیم بر آنچه مراد شما است مناقضه باشد و دیگر حضرت باری
نسبت و اضافه عمل با ایشان کرد که اگر فعل خدای تعالی بودی نسبت و اضافه
آن بدیشان نکردی چون اضافه آن به ایشان کرد فعل ایشان باشد [illegible]
خدای تعالی چه آنکه عقلا و شرعا اضافه فعل و نسبت او بفاعل کنند [illegible]
اعتقاد شما آنست که میخواهد خدای تعالی که معصیت کنند و میخواهد که طاعت کنند

و این اعتقاد مستلزم اشیای شنیعه است چراکه اوتعالی را فاعل قبایح میدانند
و کفر و معاصی هر چه که در عالم واقع میشود و میگویند بقضا و قدر است و از این
سخن لازم می آید که خدا تعالی از همه ظالمان ظالم تر باشد چراکه عقاب کند کافران را
جهة کفری که خود در و تقدیر کرده است و چون خدا تعالی خلق کفر کرده باشد
و در و خلق قدرت را ایشان نکرده باشد و بعد از آن او را عقوبت کند از برای
کفری که خود در و خلق کرده باشد و تقدیر فرموده چنین باشد که سیاه حبشی را
عقوبت کند که چرا رنگ تو سیاه است بایستی سفید بودی یا شخص بلند قامت
را عذاب کند و تعذیب فرماید که چرا قامت تو بلند است بایستی که کوتاه
بودی یا آنکه کودکی را دست ببندد و در آب اندازد و چون جامه اش تر
شود او را از آب بیرون آرد و بزند که چرا جامه را تر کردی و
امثال این ظلم صریح بود و نیز لازم آید که خلق کفر در کافر و خلق فسق در فاسق
و خلق ظلم در ظالم خدای کرده باشد انقطاع حجة انبیا و الزام رسل باشد
از برای آنکه چون نبی گوید با کافر که ایمان بیار بخدای که مرا فرستاده که ترا دعوت
کنم بایمان کافر در جواب نبی گوید که خدا تعالی ترا فرستاده تا مرا بایمان دلالت
کنی باید که در من خلق ایمان نماید یا مرا قدرت موثره عطا کند و تمکین بدهد تا من

ایمان بیاورم و اگر نه مرا چگونه تکلیف میکنی با آنچه مرا قدرت نیست و در
حق کفر کرده است و من متمکن نیستم بجهة نبی منقطع کرد و داو را جواب کند عاجز
شود ای ابراهیم اگر کفر در کافر خدا خلق کرده باشد و مارا و را بایمان تکلیف نماید
تکلیف ما لا یطاق بود و این عقلا و شرعا قبیح بود و این مرادان اند که آدمی را
کو بدتر از آن هیچ راه او و در قرآن مجید نیز فرموده است لا یکلف الله نفسا
الا وسعها و جای دیگر میفرماید که یرید الله ان یخفف عنکم وخلق
الانسان ضعیفا و نیز میفرماید که یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم
العسر و امثال این بسیار است ای ابراهیم خدا تعالی کفر در کافر بیافریند و گوید
که کیف تکفرون و خود خالق حق و باطل باشد و گوید لم تلبسون
الحق بالباطل و ایشانرا خود دور کند و باز دارد و گوید لم تصدون
عن سبیل الله ای ابراهیم اگر خلق کفر در کافر خدا تعالی کرده باشد لازم آید
که کافر مطیع باشد از برای آنکه چون خدا تعالی خلق کفر در وی کرده و او کفر مجرد آمد
آنچه مراد الله تعالی بود کرده پس مطیع بود و نه عاصی بود و به بدین تقدیر از
برای آنکه کافر را بایمان امر میکنند و از کفر منع میکنند و خدا تعالی خلق کفر در وی
کرده و از وی ایمان میخواهد پس عاصی باشد و غیر عاصی نباشد و کافر مطیع ای ابراهیم

بنابر قول ایشان لازم می‌آید که عدم رضا بقضا و قدر خدای نیز از آنکه [illegible]

باجماع رضا بکفر حرام است و رضا بقضا و قدر خدای باید پس واجب باشد رضا

رضا بکفر و این کفر است ای ابراهیم از اعتقاد ایشان لازم می‌آید تعطیل حدود

و قصاص و تعزیر و امر بمعروف و نهی از منکر زیرا که اگر زنا و لواطه و دزدی و شرب

خمر و خون ناحق و جمیع معصیتها از قضا و قدر و [illegible] و غیر اینها که

واقع میشود باراده و قضا و قدر خدای تعالی باشد پس چرا باید حاکم و امام

[illegible] منع کند فاعل این اشیا را و از آنچه مراد خداست از آن باز

دارد و امر نماید بآنچه غیر مراد خدا باشد و دیگر لازم می‌آید که انبیا

مرید معصیت باشند از برای آنکه معصیت مراد اوست و خود تقدیر کرده است

و امر و نهی و زجر و منع [illegible] از معاصی مراد اوست و او امر باجرای حدود

و تعزیرات کرده پس لازم می‌آید جمع بین النقیضین ای ابراهیم ابو الحسن

روایت میکند که دزدی را بمجلس عبد الله عباس حاضر کردند و او امر بقطع

او کرد یکی از حاضران مجلس گفت نعوذ بالله من قضاء السوء یعنی پناه میگیریم بخدا

از قضای بد عبد الله عباس برآشفت و گفت لقولك اعظم

من سرقته یعنی گناه سخن تو اعظم است از دزدی او [illegible]

از مجلس برخیزانید و بعزم و دیگر و بر آید اگر د[illegible] و تو شوادند چون مامون این سخن را
از [illegible] بشنید و بغایت خوش آمد که عبد الله عباس جدا و لود[illegible] گفت
ای ابراهیم اگر حال کفر و معاصی الله تعالی باشد باید که فرقی [illegible] در ما و میان آنکس
که در جمیع عمر خود با ما انواع نکوییها کرده باشد و میان آنکس که با ما انواع ظلم و جور
و اجحاف و بدیها و جفاها کرده باشد و بایستی بقدر آن با ما نکو باشد شکر نکویی
کنند و مدح و نیکویی و ملکه جایز نباشد مذمت بدی کنند بواسطه آنکه نیک
کنند و بد کنند فاعل مختار نباشد بلا شک مدح و ذم ایشان به ذات ایشان راجع
نباشد نه بینی که نفعی رسید عمر را مدح نکنند چون مدح و ذم که وصف فعل است
بما راجع است باید که نقص فعل ما نیز بما راجع باشد و بایستی بقدر ارسال رسل
و انزال کتب و بهشت و دوزخ جمله معانی عبث باشد ای ابراهیم
بدانکه این مذهب ابلیس است که گفت رب بما اغویتنی و بدانکه شما
که اهل جبرید برای ابلیس قامت داعی نمایید و این معتقدات را انبیاء و اتباع
ایشان از علما و اصحاب حدیث که تابع ایشان بودند از ابلیس فرا گرفته‌اند و
دین بدنیا فروخته‌اند و شما نیز متابعت ایشان نمایید آن گروه را چون
سخن بدانجا رسانید ابراهیم خالد و ثمامه هردو ابتاع اقسام یکبار [illegible] شدند

تکرار چون هیچ جای نگذرد و البته ممکن دو اگر ایشان چون کسی [illegible] برند کفا و بنا بند
برگذشتن آن اگر گفتی [illegible] از آنجا نگذرد و فرج فرو کند میان نحو قدرت را ان
دارد و میان نحو قابلیت و توانای ابو حنیفه فرو ممکن که هر چه خدا [illegible]
و هر چه خبر قادر نیستی چون شیاطین لعنت [illegible] و یحیی و اگر آن کار [illegible]
مکلف نکند بد و از این محالت برد حق درست راضی شدی [illegible] دیگر بار
گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود باشد و فعل او فعل الله تعالی باشد
صحیح بود آنکه گویی که خدای تعالی عفو و غفور و رحیم است از برای آنکه
عفو و غفور و رحیم آنگاه باشد که بنده گناه کرده باشد و بسبب گناه مستحق
عذاب شده باشد و عذاب نکند و بیامرزد و عفو کند چون گناه فعل بنده
نباشد و فعل خدا باشد چگونه صحیح بود که گویند خدا مر بنده را عفو کند
و رحیم است ای ابراهیم حقیقت ایمان آن باشد که مکلف در سرای تکلیف
بنظر دلیل حاصل کند بفعل خویش تا بتحصیل آن در دنیا مستحق و در
آخرت مستحق ثواب شود نه آنکه خدای خواهد که به جبر در او پدید آورد
اما خدای تعالی خواهد که بنده بقدرت خویش و فعل خویشتن و اختیار
خود مومن و مطیع باشد و تا کافر و عاصی و اگر گویند ما [illegible]

و قدرت و تمکین ایمان احتیاج نکند نزد انقضای بابتدای ابراهیم [illegible] دلایل

عقلی زیاده برین خواهی چندان بگوییم که سامعین را ملالت شود و از دلایل نقلی

از حدیث بسیار بعضی نقل کرده اند و در طریق [illegible] و اهل سنت

که عبد الله بن عمر روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله که القدریة مجوس هذه

الامة ان مرضوا فلا تعودوهم و ان ماتوا فلا تصلوا علیهم

و ان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم قیل من هم یا رسول

الله قال الذین یعملون بالمعاصی ثم یزعمون انها من الله کتبها

علیهم یعنی قدریه مجوس این امت اند اگر بیمار شوند به پرسش ایشان مروید

و اگر بمیرند نماز بر ایشان نکنید و اگر برسید بایشان سلام مکنید جمعی از صحابه پرسیدند

یا رسول الله قدریه چه طایفه اند و ایشان کیستند حضرت فرمود ایشان آنها اند

که معاصی کنند و [illegible] ایشان آن باشد که آن عمل از خدا تعالی است و حق [illegible]

ازل نوشته که ایشان معصیت کنند و حسن تعبیر فرمود و از عبد الله بن عباس

روایت میکند باسناد او الی رسول الله صلی الله علیه و آله

لن یلق العبد ربه اعظم من الاشراک بالله و ان یعمل

بمعصیته ثم یزعم انها من الله عز و جل یعنی ملاقات

بما كسبت و در جاى ديگر ميفرمايد لا يظلم ربك احدا و چنين

ميفرمايد و ما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون

و در جاى ديگر ميفرمايد و ان ليس للانسان الا ما سعى

و در جاى ديگر ميفرمايد و قيل للذين كفروا و در جاى ديگر

اقترفت و ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون و در جاى ديگر

فرموده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء

بالسيئة فلا يجزى الا مثلها و هم لا يظلمون و چنين ميفرمايد

لها ما كسبت و عليها ما اكتسبت و در جاى ديگر

ميفرمايد كل نفس بما كسبت رهينة و در جاى ديگر ميفرمايد

من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعليها و در

جاى ديگر فرموده ان الله لا يظلم مثقال ذرة و ديگر فرموده

و ما ربك بظلام للعبيد و ديگر ميفرمايد و ما الله

يريد ظلما للعباد و چنين تصريح فرموده و لا يرضى

لعباده الكفر و ازين صريح تر فرموده كه ما اصابك

من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة

پس شیطان را نصیبی نباشد در ایشان و اگر از ایشان افعال شیطانی صادر
شود طبایع از انقیاد و متابعت ایشان متنفر گردد و این فایده نقض گشت
که متابعت رعیت مختل گردد و باید که پدر و مادر اولیا نباشند از [illegible]
در تدبیرات و کمالات در منقصت صوری و معنوی منزه و مبرا باشند
و در آبا و امهات ایشان علتی که سبب قدح [illegible] نباشد نباشند
و طریق علم نبوت و ولایت نسبت با شخاص امت مختلف است بعضی از
کمال نفس و سایر قوت محتاج بمعجزه نشوند لکن جمهور ناس احتیاج بمعجز
دارند و معجز امری را گویند که بیرون باشد از قدرت جمیع مخلوقات
و مقارن دعوی بود و در این ایراد است که کمالات انسانی
در علم بمبدا و معاد است چنانچه مقتضای دلایل عقلی و نقلی است
و علم بمعاد حاصل نشود مگر بنقل و اکثر نقلها و اسطه آنکه احتمال تاویل
دارد افاده یقین نکند پس عنایت الهی اقتضا نمود که شخصی باشد
معصوم که بر اقوال و افعال او اعتماد بود تا مقصود الهی از [illegible]
شرع و مقصود شرع باعلام وحی و آیات ظاهر گردد و [illegible]
[illegible] از غیر معصوم جایز بود که عصیان واقع شود و [illegible]

کار نباید او صاحب ترک معاصی شود بلکه از جمله معاصی گذشته باشد و احتمال دارد که
هر چیزی که نبی و امام گویند دروغ بود و دلیل کاذب امت را وثوق و اعتماد
بر قول نبی و امام و ثابت شود عصمت امام بر نص ما بطریق اعتبار باید که نبی
و امام را امهات پاک باشد از عار و رذالت مثل آنکه
حایک و حجام و سرگین کش نباشند و باید که نبی و امام متصف نباشند
بصفات ذمیمه مثل حقد و جبن و حسد و غلظت و بخل و جنون و حریص
دنیا و اقبال دنیوی مملو نباشند و ناقص و مبتلا نباشند بمرض برص و جذام
و گنگ نباشند و ابله نباشند و بمرض گرفتار نباشند و از جمیع نقایص منزه باشند
و کذلک عاشق [illegible] نباشند و بدانکه کذب قبیح بود و خدا تعالی میفرماید که
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
ای ابراهیم بدانکه واجبست امام افضل و اعلم و ازهد و اورع و اتقی
و اسخی و اشجع و اقدم اهل زمان باشد عقلا و نقلا و سیما چرا که تقدیم
مفضول بر فاضل قبیح است عقلا و سیما چرا که مفضل محتاج بود
با امام دیگر و تسلسل لازم آید و امام باید که از جمیع خلایق مستغنی
بود در علم و منصوص علیه بود و معنی من عنده [illegible] من عند الرسول

بر تعیین شرع باشد و ما را که امام را تربیت و امت او را نصب کنند و ما او را

عزل نتوانند و امامی که امت او را نصب و عزل کنند امامت را نشاید و امام باید

که معصوم از خطا و سهو و نسیان بود تا متابعت او کرده باشند و باید که معصوم

بود چرا که غیر معصوم ظالم تواند بود و ظالم را حضرت پروردگار

میفرماید که لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ چون حسنه سخن

رسانید از [illegible] و [illegible] چرا که دعوی خلافت میکرد بغیر حق

و از این صفات [illegible] خود نمود حکیم خالد یافت روی

ابراهیم کرد و گفت ای ابراهیم گویا که حیات از تو مفارقت نمود

چرا از کرسی زرین بر زمین نمی آیی و [illegible] اختیار نکنی چون

ابراهیم از اطراف و جوانب کلمات شنید گفت ای حسنه بگوی

دلیل [illegible] در قرآنست که خدای تعالی امر کرد آدم و حوا را و گفت

یَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ

كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ

الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ای حسنه ایشان [illegible] از آن

خوردند و از ستمکاران گشتند حسنه گفت ای ابراهیم [illegible]

خدا تعالی مر آدم را نهی تحریمی نبود بلکه تنزیهی بود زیرا که نهی تحریمی آن باشد که
بارتکاب آن مستحق ملامت و عذاب آخرت گردند و نهی تنزیهی آن باشد که
بارتکاب آن از فایده و مصلحتی که در آن باشد از خود فوت کرده باشد
اما بدان مستحق ملامت دنیا و عذاب آخرت نباشد پس اگر آدم علیه السلام
ترک ما اولی آن درخت کردی مستحق زیادتی ثواب و الطاف شدی
چون نکرد مستحق عقاب نشد اگر گفته شود که اگر چنین بودی چرا ظالمان
بودی و خدا تعالی میفرماید فتکونا من الظالمین گفته شود
اینجا بدانکه ظلم وضع شیء بود در غیر موضع خود یعنی نهادن و کردن
چیزی در جایی باکردن و ناکردن چیزی در جایی کردن و وضع شیء در
غیر محل خود باشد پس کسی که ترک کند وضع شیء در غیر موضع
باشد یا مرتکب مکروهی شدن و از آن اجتناب ناکردن همین حکم دارد
پس ظلم باشد چنانکه در حق بوستان گفته که ولم تظلم منه
شیئا یعنی از آن میوه که هر ساله می آورد هیچ کم کرد پس معنی من الظالمین
این باشد که از آن کسان باشد که حفظ نفس خود از ثواب کم گردانید
از اینجا است که حسنه آدم و حوا را گفتند ربنا ظلمنا انفسنا

وإن لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين

چون نیکوئی که ترک کرده بود و گناه شد چنین گفت ای ابراهیم انسان اعتراف
آورده بود بظلم بر نفس خود و بخشش خواستن و امرزش طلب کردن از خدای تعالی
ولا مکنند بر گناه زیرا که ظلم معنی نقصان است و فوت منفعت کار ایشان
شد و رحمت و غفران طلب کردن تلافی نقصان است که بدان ثواب
خدای تعالی کردند و این دلیل بود بر آنکه ایشان گناه کردند و رسول صلی الله
علیه و آله وسلم فرموده است استغفروا الله فی کل یوم
سبعین مرة ... استغفار مکنید رسول الله صلی الله
علیه السلام گناهی نبود و دیگر طاعت انبیا و اولیا آنست که در طاعت
بسیار خود را اندک دانند و اندک اذیتی و سستی را گناه عظیم
شمرند و جرم بزرگ شناسند و اگر از ایشان هیچ گناهی در
وجود نیامده باشد از تذلل و استکانت خود را مجرم و خاطی خوانند
پس اعتراف ایشان بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان دلیل
نبود بر گناه ایشان ای ابراهیم گفت ای جهنیه چون حضرت آدم را عاصی
و غاوی نباید خواند و خدای تعالی میفرماید که وعصی آدم ربه

26

فصل ابو حنیفه گفت بدان ای ابراهیم که اکثر آیات قرآنی و قول رسول الله
و اهل بیت و اصحاب کبار ماولست و بظاهر آن عمل نتوان کرد و بدان معانی
مخالفت سنت و مخالفت چنانکه در واجبات باشد و مندوب نیز باشد
و در آداب نیز باشد اما مخالفت مندوبات و آداب مستحق ملامت
و عقاب نباشد و غوایه در آیه بمعنی گمراهی نباشد بلکه بمعنی خیبت و بی بهره
ماندن است یعنی مخالفت آنکه ذکر و را ترک آن فرمودیم و از ثواب
آنچه او بی داده بودیم بی بهره ماند و از اضاعت کرد و غوایت در اشعار
عرب بسیار آمده ای ابراهیم گفت ابو حنیفه چون آدم و حوا معصیت
نکردند چرا ایشان را برهنه کرده و از بهشت بیرون کردند و بزمین
فرستادند حنیفه گفت ای ابراهیم آدم را از برای خلافت زمین خلق
کرده بود چنانکه میفرماید که انی جاعل فی الارض خلیفة
و اگر آدم از آن درخت تناول نکردی وی را از بهشت بیرون نکردندی
و بزمین نفرستادندی از برای خلافت زمین کسی دیگر بودی و بیرون کردن وی
از بهشت و برهنه کردن عقوبت گناه نباشد زیرا که عقاب
نجی باشد که بغیری رسانند بسبیل تعنف و اهانت و بیرون

(27)

کردن آدم علیه السلام بنا بر مصلحتی بود چنانچه در رونقی و بحث زیرا حسب
مصلحت پدید شده بر سبیل عادت ابراهیم گفت ای حسنه چگونه در حق نوح
علیه السلام که وی دعا کرد تا خدای تعالی قوم وی را هلاک کند چون خدای تعالی قوم را
هلاک کرد و غرق طوفان کرد نوح پشیمان شد از آن دعا کردن و پانصد
سال بر آن دعا کردن متفکر است بعد از گریه کردن بسیار نام وی نوح
کردند و پیش از آن نام وی عبدالاعلی بود و چون حسنه این حکایت
بشنید بخندید و گفت ای ابراهیم بدانکه این حکایت بر خلاف قرآن است
که میفرماید یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا
و قوم بعد از نهصد سال غرق شدند و نام وی نوح بود و کذب
او ثابت شد اما اگر گفتی که نوح پشیمان شد از دعا کردن باز دو حال
بیرون نیست قوم نوح مسلمان بودند و نوح دعا کرد تا ایشان غرق شوند
این خود کفر عظیم است که شیخ المرسلین دعا کند تا عالم را آب طوفان
گیرد و چندین هزار مسلمان هلاک کرده و اگر کافر بودند پشیمانی نوح ندامت
خورد بر هلاکت دشمنان خدای تعالی و رسول خدای تعالی در حق
او و آدم علیه السلام میفرماید که ان الله اصطفی آدم و

فرقة واحدة منها ناجية والباقية في النار یعنی [illegible] صلی الله

علیه وآله وسلم [illegible] که زود باشد که امت من متفرق شوند بهفتاد و سه فرقه

یکی از آن فرقه ناجی باشد و باقی در آتش همه اصحاب گفتند یا رسول الله آن فرقه ناجیه

کدام اند فرمود که آنچه من بر آنم و اهل بیت من بر آنند و در این باب فرمود که

مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها

نجا ومن تخلف عنها غرق و بدان ای ابراهیم که جمیع امت بر صحت این دو

حدیث متفق اند و بلا شک که این فرقه واحده آن طائفه اند که پی وصی رسول

و اهل بیت او بند چه اگر در مسائل اصول معتقد ایشان بتابند جمیع مذاهب

و هیچ فرقه از این فرق جزم نمی توانند کرد که ناجی اند الا این طائفه که پی روان اهل بیت

اند علیهم السلام بدان ای ابراهیم که مرا [illegible] شما کاری نیست و خلاف

نیستم و بحکایت هیچ روز [illegible] ندارم و همه طالب شما [illegible] از خدای میکنم

و امروز صریح تر و روشن تر بیان میکنم که بر خلیفه زمان ظاهر گردد که از این که

شما میگوئید [illegible] از شما در لفظ که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسق و جبر

[illegible] روا دارد و لعنه الله [illegible] و بنده را اختیار نیست میخواهم که

[illegible] فضایح اهل ضلالت که ظلم بر اهل بیت رسول الله کردند چون غصب

... بر روی [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم سبی اشتهار داده اند و جمیع اسرار در مقام
... چه قیاس و مجادله می کنند اگر کسی اعتقاد نمود تکفیر وی می کنند چون همه بر آتش حسد
مشتعل شده بود و در مسند فصاحت و بلاغت نشسته لا ینقطع در مذهب
مخالفان در عصمت طهارت اهل بیت و امامت دلایل می نمود و برون تابع
او را از [illegible] اعتقاد از قبایح و اعمال ایشان شنیده [illegible]
همه مردم [illegible] کردند و متحیر بودند و علما را قوه نطق و مجال سوال و جواب
نبود ابراهیم گفت ای جماعت عنان اختیار از دست داده مرکب تشنیع و تعریض
در میدان وقاحت و قباحت مرانید و صحابه را به طعن و قدح و تکفیر مکنید
اگرچه محبت و مودت اهل بیت رسول علیه السلام بر همه کس لازم و متحتم است و در این
باب با تو کسی را نزاع نیست اما مودت و محبت اصحاب کبار و خلفاء عالیمقدار که
جانشین سید مختار بوده اند بر همه کس واجب است و در خلافت ایشان اجماع امت است
خصوصا ابی بکر و عمر که دختران ایشان همخوابه و هم صحبت رسول خدا شدند
و از صحابه هیچ کس را این مرتبه حاصل نشد که امتیاز داشته و ایشان در حرم محترم
مدفون شدند خضر گفت ای ابراهیم خدای تعالی [illegible] تو دلیل
مرا بر افضلیت ایشان می گوئی که از آن کفر و زندقه و ظلم و فساد و جهل

نقصه در آن روز نبی که عائشه و عمر خطاب میخواهند که ابی بکر را در حرم
رسول خدای دفن کنند و از بیرون سایر بنی هاشم برکرد حرم رسول [illegible]
در آمده آغاز حرب و جدال کرده بودند با آنکه عباس رفت بخدمت حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام و گفت یا علی اگر امروز باز نداری بنی هاشم را
ازین معامله خونها ریخته شود و فتنه عظیم پیدا گردد حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام خود بیرون آمده بانگ بر بنی هاشم زد و گفت والله من شمشیر
از نیام بیرون نیارم و منازعت نکنم با این طایفه و من مامورم از جانب
خدا و رسول که صبر کنم و در خانه سکون و قرار گیرم و تحمل ایذا و جفای
ایشان بکنم تا آنکه حق بمرکز قرار گیرد و هرگاه که [illegible] باشند و من ایشان را منع و
دفع نکنم از شما [illegible] کشته شوید شما اندکید و [illegible] که دفن
کنند بنی هاشم چون از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این حکایت شنیدند دست
برداشتند و هر یک بجائی رفتند مثل این ظلم [illegible] که مخالفت امر الهی
و عصیان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله از فضایل ابی بکر و عمر میشماری
[illegible] نه ابی بکر و عمر و حمزه و دیگران را در [illegible] در مسجد رسول الله
صلی الله علیه و آله که هر یک از در خود آمد شد کردند [illegible] رسول الله

تصرف نبود و بدین سبب عمر در رسول را ارث نیست و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود

نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه فهو صدقه

یعنی ما گروه پیغمبرانیم آنچه از ما ماند صدقه است و هیچکس از صحابه رسول الله

رسول این روایت نکرده مگر ابی بکر و عائشه و حفصه ای ابو یوسف

در این باب سخن بسیار است عقلا و شرعا که ابی بکر ما ثابت است

احیان بگوئیم از برای حضرت فاطمه الزهرا علیها السلام میراث نبود و از برای

عائشه و حفصه میراث هست ابو یوسف نیز سر در پیش افکند خجل گشته گفت

ای ابو یوسف از این سخن در گذشتیم و مسلم داریم از این سخن ترا که عائشه

و حفصه حرم رسول را میراث خود کرده بودند را حجره در او ایجا دفن کردند

و در این مسئله نیز عمل کنیم بموجب فرموده تو بدانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

وقتی که رحلت نمود از دار فنا نه زن در حباله زوجیت او بود و یک

دختر که حضرت فاطمه بود و یک عمی که آن عباس بود هرگاه ایجا نه را قسمت

(22)

کنیم بمذهب تو که مخالف مذهب رسول و اهل بیت است نصف و ربع

آن نصف دیگر بفاطمه علیها السلام میرسد پس باقی ماند سه ثمن دیگر و

ثمن از آن بعباس میرسد که عم پیغمبر است پس باقی ماند ثمن دیگر چون ثمن

آن جا را قسمت کنیم و میانه زن شد و بزرگی عایشه و حفصه اند شاید که

محمد حنفیه [illegible] ابو یوسف سر در زیر افکند و مانند چنین [illegible] انکار کرد

پدر [illegible] دولت خود کرد گفت ای یاران ندیدم مثل این کبر

محقق و مدقق حسنه گفت ای مهانداران [illegible] بنا بر اینکه شما عالمید بر قضایای

که واقع شده بر ظلمهای که از ابی بکر و عمر صادر شده و دوران عایشه در حال

حیات رسول خدای احدیت مخالفت نمود و فاش کرد سر رسول خدای

را باتفاق حفصه و اگر از روی انصاف سوره تحریم خوانید بر شما

روشن گردد در آنکه عایشه و حفصه در حال حیات رسول خدای [illegible]

و کافره بودند و بعد از رسول خدای [illegible] در ظلم و تعدی

در حرم رسول خدای دفن کردند و بعد از آن عایشه خود را آراسته از

خانه بیرون آمده و باتفاق طلحه و زبیر و بعضی از منافقان لشکر جمع

کرده متوجه بصره شد در آنجا با امام حق و خلیفه خدا محاربه کرد و از

ره گذر عداوتی که در حال حیات رسول با رسول و اهل بیت

داشت و حکم الهی را معطل گذاشت و نادیده و ناشنیده گذاشت

چنانچه خدا [illegible] میفرماید وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ

یک ورق

بکفر و نفاق دیگران اجماع جمیع اهل بیت است و اتفاق صحابه کبار دین دار که رسول خدا در
فضایل ایشان مبالغات فرموده بزعم شما که صحابه‌اند مثل سلمان و ابی ذر و مقداد و
عبدالله مسعود و جابر انصاری و سعد و عباده و قیس بن سعد و مالک اشتر و ابو ایوب
انصاری و محمد بن ابابکر و باقی دیگر که سخن ایشان در دین سند است و همچنین نصف
امت که پیرو مذهب اهل بیت معتقد اند در آنکه ابی بکر و عمر و عثمان منافق بودند در حال
حیات رسول خدا و بعد از وفات رسول کافر شدند و کافر از دنیا رفتند
برای آنکه هم علی ابن ابیطالب که باتفاق موافق و مخالف خلیفه خدا و وصی رسول و امام
خلایق بوده باشد زنی که بخلاف حکم خدا و رسول از خانه خود در از استر
بیرون آید و لشکر کشد و با امام خود محاربه نماید باتفاق جمیع اهل اسلام
کافر و ملعونه است و در جهنم خواهد بود و ابراهیم گفت ای حسینه ترا حد ندار
اگر کسی در خواب بیند که قدم رسول خدای صلی الله علیه و آله بجانب وی رسید
آن کس را امید مغفرت است و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس مس
جلد من کرده باشد آتش دوزخ بر وی حرام گردد عایشه و حفصه که
سالهای دراز همخوابه و مدخوله رسول خدا تعالی بوده باشند چگونه حکم
کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ بروند باشند اما حسینه گفت ای ابراهیم

بنجاه و سد هم بودند و علامت دهم مخالفت رسول خدای [illegible]
غفران و خلاصی از نیران خواهد بود که کسی اگر بدل و زبان با ایمان آورده
باشد و به رسول و اهل بیت وی منافق بود و کفر و نفاق را جمع کرده بود
رسول صلی الله علیه و آله با اهل بیت او فضیحت کند چنانکه زن نوح علیه السلام
شیخ المرسلین بود و هم از اولی العزم و لوط علیه السلام پیغمبر بزرگوار و زن
ایشان منافقه بودند و این هر دو زن دو پیغمبر فرزندان داشتند
و عایشه و حفصه از رسول خدا فرزند نبود و زن نوح را والعه نام بود
و زن لوط را والهه و داعله و واهله نیز گفته اند و از ایشان زنا و فجور
واقع نشده باتفاق و لکن ایشان همین بود که سر شوهران خود را
فاش کردندی و قوم را خبر کردندی از اسرار ایشان و حضرت پروردگار
میفرماید که ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة
نوح و امرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله
شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین مضمون و مدلول
این آیه کریمه آنست که زن نوح و زن لوط در تحت زوجیت دو [illegible]

صالح بود و نبود از ایشان جنابت بظهور رسید و خداوند تعالی الطاف تمثال

میفرماید که آن دو بزرگوار پیغمبر را دید ایشان رسند و شفاعت ایشان نکنند

نیکو بیند ایشان را یعنی دو زن زاده در دوزخ داخل شوند با آنکه در دوزخ

منصوب نصیحت کاو ان دیگر ای اسم مزخرفات و مهملات امروزه و امامت

و خلافت را ضایع نموده الکی است این فضایح و قبایح از زن نوح و زن لوط

کجا واقع شد که بعد از رسول خدای خود آن زنان بر شتر سوار شوند و لشکر را جمع کنند

و با وصی رسول خدا و برادر و ابن عم وی بسیاری جنگ نمایند و

چندین هزار مومن و منافق کشته شوند و بعد از آن برادران خود را بظلم و تعدی

در حرم رسول خدای دفن کنند و بعد از آن بر استر سوار شوند و رجاله

مدینه را در قتل انداخته باتفاق بعضی از منافقان بنی امیه جنازه حق

امام حسن علیه السلام را تیرباران کنند و نگذارند که نور دیده رسول خدا را

در خانه جدش دفن کنند چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید

که ما بنت ابی بکر لا کانَ و لا کنتِ تجمّلتِ تبغّلتِ

و ان عشتِ تفیّلتِ لکِ التسعُ من الثمن لکِ

الثمنُ من التسع فی الکلِّ تطمّعتِ

فی

بود که او را بیش از همه کس دوست میداشت و اینکه غلط گفتی و اینهایی که
این اعتقاد کرده اند غلط کرده اند ای برادر ابراهیم اگر جبرئیل علیه السلام نزد
رسول آمد و گفت که کفار امشب بقصد قتل تو خواهند آمد باید که امر کنی که
امشب تا صبح پسر عمی تو از خانه بیرون نیاید امر الهی چنان است که علی ابن
ابی طالب علیه السلام که برادر و پسرعم تست بجای تو بخوابد تا کسی که جان خود را فدای
تو میکند او است و خود متوجه بسوی جبل غار ثور از بطحی چنانکه مشهور است
چون شب نزدیک شد رسول خدا اصحاب را طلبید و امر کرد که امشب
هیچ یک از صحابه و احباب نباید که از خانه بیرون بیایند که غلبه اعدا دران
مصلحتیست جمله متوجه خانهها شدند اما حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ازان
برادر و وصی خود را طلبید و گفت یا علی امر الهی است که تو بجای من بخسبی تا من
از شر کفار محفوظ و محروس بوده بجانب مدینه قرار نمایم و هجرت غار
این سخن اصلا بر حضرت علی علیه السلام گران نیامد و از روی محبت و اخلاص
گفت که هزار جان من فدای حکم الهی و رسول او باد و با وجود صغر سن جای
و هراسان نشد رسول خدا او را در بغل گرفت و روی او بوسید و
گریه بسیار کرد و گفت ای علی ترا بخدا سپردم و در انجای خود

صلی الله علیه وآله ... وجنود لم تروها ...

ای ابراهیم آنکه گفتی که خدا ورا صاحب رسول خوانده آنکه مجرد صحبت او را

هیچ شرفی و فضیلتی حاصل نشود و در آن صحبت هیچ نفع مر ابی [illegible] رسول صلی الله

علیه وآله نتوانست کرد و ما عدای این مجاز و مصاحبت نکرد و از هیچ مهمه که در

اعانت رسول توانست کرد و الا جانتحه از دیگران در قصص و تواریخ

مذکور است از وی مروی بود و در قران نص صریح واقع شده که کافر را

با مومنان صحبت می باشد و کافر را صاحب مومن خوانده چنانکه میفرماید

قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک

من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا و همچنین در سوره

سبا مذکور است ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو

الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید و جای

دیگر میفرماید اولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنة

و از این قبیل در قران بسیار است عجب است که شما ای ابراهیم که ا[illegible]

برای مشرکان نیز اقامت دلیل افضلیت میکنید اگر چه ای[illegible] مشرکی از

مشرکان بود و باطنا دیگر آنکه [illegible] نوح کافر بود و صاحب نوح بود

زن ابوطالب کافره بود او را با ابوطالب صحبت بود در خبر آمده صاحب خوانده اند
و این در میانه عزت مثل بنده بئس صاحبک للجار یعنی بد صاحب
خود است که صحابیت کیف من صاحب ایشان بود و دیگر دلیل ابی بکر آن است که حاصل
که با دل برابر اتفاق رسول آن تکلیف و اجابه با رسول همراهی کرده باشد
ای ابراهیم فضیلت سیوم لاتحزن را شمرده یعنی غم از غایت شفقت
و مهربانی گفت عکس میان ای ابراهیم حزن ابی بکر در آن حال با رسول بود
از غایت خوف و بد دلی از طاعت بود یا معصیت ای ابراهیم از این
هیچ جواب نگفت حسن گفت ای ابراهیم اگر حزن ابی بکر خوف و طاعت
بود پس چرا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را از طاعت منع کرده باشد
و از حزن منع فرموده باشد نعوذ بالله من هذا الاعتقاد
و هر کسی را از طاعت منع کند پس اگر خوف او معصیت بود و خوف و بیم
او از سستی اعتقاد و عدم ایمان او بخدا و رسول پس او را از معصیت
منع کرده باشد از این همراهی چه فضیلت حاصل بوده باشد و لاتحزن او را
چه نتیجه دهد و بدان که پیغمبر صلی الله علیه و آله طالب طاعت نه معصیت
و مانع و ناهی معصیت است نه طاعت ای ابراهیم خوف ابی بکر دال است بر قلت

[illegible]

صبر او و عدم رضای او بقضا و قدر خدای و عدم رضای او بصحبت رسول صلی الله
علیه و آله و ثابت است که او را اعتماد بر قول او اصلا نبود چرا که حق رفیق جانب
غار رسول را اعلام کرد که بحکم الهی متوجه غار شده ام و ما محروس و محفوظ
خواهیم بود از شر دشمن و از کفار الهی و ضرری بما نخواهد رسید و دیگر بعضی نقل
[illegible] کرده اند که ابی بکر از بیم جان خود بر رسول او و پیغمبر او را از غایت محبت
با خود برد لیکن حزن او و که ابی بکر مذلت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطه
اخلاص بحکم الهی بغار رفت که آن همه جزع و فزع می نمود و نزدیک بود
که پیغمبر را رسوا کند بلکه غرض از جزع و فزع نمودن و فریاد کردن آن بود
که پیغمبر را رسوا کند و کفار مطلع شوند تا نیش آنکه امر الهی بود و خدای تعالی
حافظ و ناصر رسول الهی بود ابراهیم اگر ابی بکر را به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان بود حق
خدای بکند اینکه ما [illegible] و خدایی [illegible] دشمنی از رحم
مار حیا بچه پیغمبر را نگاه داشت از شر کفار با آنکه اهد جمعی کثیر و مکر بر در غار
کرده بودند و علامات پای حضرت را بدر غار رسانیده بودند و چون این
خدای تعالی او را نگاه داشت از شر اعادی ابی ابراهیم فضیلتی دیگر گفتی
که رسول با ابی بکر گفت ان الله معنا یعنی خدای با ماست

حیثما فقط و ما ضرب عرض سوال آن بود که ما فقط و ما ضربت و تقدیری
کرده باشد گردیده باشد او را فضیلت حاصل است چراکه در قرآن مجید
تصریح فرموده که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم
ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا
اکثر الا هو معهم بدان ای ابراهیم که خدا تعالی میفرماید که نباشد از راز
گوینده سه کس مگر آنکه خدا تعالی چهارم ایشانست و نیست پنج کس مگر آنکه خدا تعالی
ششم ایشانست و نه کمتر و نه بیشتر از این که خدا با ایشانست و این آیه
شامل حال جمیع کفارست و شامل یهود و ترسا و مومن و منافق و غیرهم
هست [illegible] از این صاحب و صحابه و [illegible] آنکه مسلمانی رفت [illegible]
از غار و جمع میشدند با رسول در مسجد مومن و منافق و کفار و همه جمع میشدند
در صفه با نبی شیطان همیشه ای ابراهیم مثلا شخصی حیوانی نشسته است
یا شتر یا حماری و از دزدان و حرامیان پناه بجای یا وادی و دو کوه
خدا بالا است و ما را نگاه میدارد در این منزل یا در این وادی کسی را
و حیوانی که تا معیت آن آن حیوان را فضیلت حاصل شود از این سخن
چون سخن بدینجا رسانید آنکه [illegible] متعصب بسیار بود و با اهل بیت

[illegible]

و بمقام عداوت و نفاق بود و خدا تعالی او را حسنه چنان مهربان کرده بود که
اگر از ظن مردمان خوف نبودی بسبب تحیر و تکبر و خلافت طلب بلند بودی خواستی
و بر کردن حضرت کردی دیدی و دست وی بوسیدی که هر چه حضرت گفتی ای
ابو بکر متوجه باش که [illegible] مطلع الی [illegible] شمار است و از همه سو بر
ولی بهت تر از ایمان بودی در آیه فانزل الله سکینته این
حق راجع بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله مضمر مذکور مجرور و این است که
انزال سکینه برای ابوبکر نشد و او را این نصیب نشد و اگر و انزال سکینه بود
فانزل سکینته علیهما بایستی و بجای ضمیر واحد مذکر مجرور و ضمیر تثنیه مذکر مجرور متصل
بایستی والله که این دلالت بر کفر و عدم ایمان ابی بکر حسنه الا الله تعالی در
دو موضع اخبار فرموده در قرآن که بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
انزال سکینه نموده اول در آیه که گذشت در غار دوم در غزوه
حنین چون لشکر اسلام شکسته شده بودند و ابی بکر و عمر و عثمان و بسیاری صحابه
گریختند و رسول الله صلی الله علیه وآله در میان کفار [illegible] الا حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه الصلوة والسلام بعضا و نه کس دیگر از احبار رسول و مؤمنان
صحابه که فرار نموده بودند و ملازمت [illegible] رسول [illegible] امیرالمؤمنین

اما ابراهیم از فضلی و منقبتی را که از [illegible] ثابت میشود دیگر فضایل
را که نقل میکنند مثل این است و این نوع مزخرفات را در شهر کنند
و لباس فضایل در نظر اهل عالم جلوه میدهند و احادیث موضوعه را
در زبان خلایق انداخته اند و افضلیت جمیع انبیا و خلفا بلکه ایشان کفار را
بر معصومان خاندان ثابت میکنند و علی ابی طالب علیه السلام که جان فدای
رسول صلی الله علیه و آله کرده و بجای حضرت خوابیده تا کفار و برای
رسول بقتل رسانند و حضرت [illegible] دکار مباهات کرده باشند جمیع
ملائکه آسمان و زمین که ای ملائکه من هر یکی از شما را برادری داده ام
هیچ یکی از شما هست که جان خود را فدای برادر دیگر کند گویند که ملائکه
هیچ جواب نگفتند امر الهی شد که بروید و ببینید که حضرت علی ابی طالب
جان خود را فدای حبیب رسول کرده ملائکه علی الفور [illegible] امر
الهی فرود آمدند و زیارت علی علیه السلام میکردند و صلوات بر وی
میفرستادند و بر وی دعا میکردند و امر الهی باد رسید که جبرئیل
و میکائیل یکی بر بالای سر او و دیگری در پایش [illegible] شوند و حفظ
آنحضرت [illegible] از شر کفار و قصد اعادی [illegible] ابراهیم از عدا [illegible]

عبارت از ولیست که گفته که همچنانکه اسمعیل علیه السلام تسلیم ذبح خلیل شد با وجود
معرفت و علم و اسمعیل میدانست که جرمی ازوی واقع نشده که
مستحق قتل گردد امیرالمؤمنین علی علیه السلام تسلیم مشرکان شد و ایشان همه کافر
بودند و همه در مقام قتل محمد و علی بودند و عداوت ایشان
با علی بیشتر بود و فرصت می یافتند اجتماع نموده قصد قتل رسول الله صلی الله علیه و آله
کردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة جانفشانی نموده بجان خود جان رسول الله
را حمایت کرد و این آیه در آن شب در حق علی علیه السلام نازل شد که
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
الی آخره در جمیع کتب شما مسطور است و در تفاسیر شما مکتوب است اظهار
این نمیکنند و این فضایل را بابن عباس می سازند و چون در شب غار امیرالمؤمنین
بر جای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و جان فدای او کرد و بجان خود حمایت
او کرده و در فراش او خلیفه و قایم مقام او بود و بعد از رفتن رسول
علیه السلام از غار بجانب مدینه خلیفه و قایم مقام بر سر اهل و عیال حضرت
او بود و جمعی کثیر را از اهل حرم و اسباب ایشان و شتر و گوسفند تنها از مکه
بیرون آورده بمدینه برسول خدا می رسانید از کسی که اصحاب گویند بدین

فضایل

بدین خصایل و فضایل مهاجر توان گفت لیکن علی علیه السلام در فراش رسول
صلی الله علیه و آله قایم مقام او بود در سر اهل و عیال و در رسانیدن امانات
بمدینه قایم مقام او بود چون جدا از رسول صلی الله علیه و آله خلیفه و قایم مقام
باشد ابی بکر را هم مدایکه ابی بکر با رسول الله صلی الله علیه و آله در غار بود و از
غار بمدینه توجه نمود صحیح نیست که گویند او مهاجر است چه الله تعالی
فرموده وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس آنکه هجرت
رسول صلی الله علیه و آله بحضرت الله تعالی بود و هجرت مومنان برسول و هر کس
که هجرت کند برسول باید که هجرت او بعد از هجرت رسول بود و مدار
هجرت او و چون ابی بکر با رسول صلی الله علیه و آله از مکه بیرون رفت جایز نیست
که شریک رسول صلی الله علیه و آله بود در هجرت او با الله تعالی از برای آنکه
ابی بکر نوکر او بود و ملازم و متعبد بود و نه رسول خدای و رسول واسطه
بود در میانه و میان الله تعالی و رسول متعبد با الله تعالی و واسطه چون
ابی بکر متعبد برسول بود پس جایز نیست که شریک رسول بوده باشد
در هجرت و هجرت برسول بحقیقت متحقق نشود الا بعد از هجرت رسول

قبل از هجرت نموده باشند الا [illegible] گویند او [illegible]

گویند که چون حسینه سخن به آخر رسانید هارون رشید روی به یحیی اطلس نمود و گفت

ای یحیی حسینه هیچ تقصیر کرد در دلیل گفتن بر امامت ابن عم ای یحیی اگر حسینه بر طریق

ما بودی هر شب ویرا به نکاح خود در آوردمی یحیی گفت یا امیر المؤمنین او بر طریقی

که ما شنود در حق وی اکرام و انعام از فرایض است [illegible] هارون با ابراهیم

زد که حقیقت مسئله قضا و قدر و مضمون و مدلول آنها [illegible] ظاهر شده

گوئی در باب کلام الله حدوث و قدم آن میخواهیم که حقیقت این مسئله

بر من روشن گردد ابراهیم از شرمندگی یارای حرف زدن نداشت

یحیی گفت ای ابراهیم چرا نمیگوئی که کلام الله قدیمست یا محدث ابراهیم

گفت که اعتقاد ما چنانست که کلام خدا قدیمست چرا که کلام غیر حروف

و اصوات است و کلام صفت خداست و قائمست بذات و ذات

خدا و صفات وی قدیمست و این حروف مکتوب که در مصاحف است

دالست بر کلام خدای تعالی و اعتقاد ما چنانست که خدای تعالی قبل از خلق

مخلوقات امر و نهی کرده چون حسینه سخن او را شنید بخندید و هارون

روی از وی بگردانید و هارون در اصل معتزلی بوده ویرا خوش نیامد

[illegible]

گفت ای حسنه بگوی در [illegible] حسنه گفت ای ابراهیم ترسایان سه قدیم ثابت
کردند خدای تعالی جل جلاله و عم نواله [illegible] کافر دانسته ایشانرا
شریک [illegible] در تعدد قدما [illegible] فرموده لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا
إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ و این سه قدیم یکی اقنوم الاب یکی اقنوم
الابن و دیگر اقنوم روح القدس [illegible] دارد اول خدا را خوانند دویم
عیسی را و سیوم جبرئیل را و گفتند اگر سه قدیم باشد نقصان خدای
بوده باشد شما که اشاعره اید نه قدیم ثابت کردید ذات
و قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کلام و سمع
و بصر همه را قدیم دانید و به مرتبه کفر شما ثابت است حکم صریح
قرآنی [illegible] مرتبه از مدارج کفر قدم بالاتر نهاده اید ترسایان
ای ابراهیم چنانکه کلام خدای قدیم باشد چرا که کلام خدای [illegible]
علیهم السلام و جمیع عقلا و این حروف منظوم است که مکتوبست در مصحف
و اعتقاد ما چنانست که خدای تعالی [illegible] که ایجاد حروف و
اصوات منظوم کند در بعضی از اجسام و ذات خدا را [illegible]
اعتبار متکلم میگویند که کلام [illegible] این [illegible] از جهت [illegible]

بعضی موخر بود و بعضی مقدم و بعضی مرتب و هر چه در و تقدم و تاخر
باشد هر آینه حادث باشد و دیگر اکثر او امر و نواهی و اخبار الله تعالی
حادث است زیرا که محال است معدوم را بچیزی امر کردن و از چیزی
نهی کردن و دیگر قران معجزه محمد است صلی الله علیه و آله محمدی نیست [illegible]
چگونه تواند بود که معجزه قدیم بود و اگر گویند که قدیم ما بین الدفتین است
این هم غلط بود بواسطه آنکه ما بین الدفتین کتابت است و بدیهی است
که کتابت محدث است و اگر گویند که حروف و صوتست این هم محال است
که حرف و صوت قدیم باشد زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و موخر است
و بعضی سابق و بعضی لاحق و هر یک بزمان متناهی محصور و هر چه چنین باشد
قدیم نباشد و اگر گویند که قدیم آن معانی است که از مکتوب و از حروف
و صوت مستفاد و مفهوم میشود آن معانی یا امر است یا نهی یا قصص
و اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ یا منسوخ و چنانکه گفتیم محال است
معدوم را بچیزی وعده کردن و وعده و وعید از چیزی نمودن
و بچیزی فرمودن و از چیزی نهی کردن و نیز الله تعالی میفرماید که
فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ و مراد از حدیث قران است
و حدیث

و حدیث در معانی محدث است و چون محدث باشد قدیم نتواند بود چنانچه
خدای تعالی میفرماید که ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث
و مراد از ذکر قرآن است دلیل انا نحن نزلنا الذکر و انا له
لحافظون و محدث در برابر قدیم است و اگر قرآن قدیم باشد انبیا و اولیا
و صلحا و فساق و فجار و جمیع کفار که ذکر ایشان در قرآن فرموده همه قدیم
باشند حسن از اقامت دلیل ملول نمود و ابراهیم سر در افکنده او گفت
ای ابراهیم اگر گفتی که خدای پیش از مخلوقات امر و نواهی او چگونه بود
که یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الناس اتقوا و یا ایها
النبی اتق الله و یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت
النبی الا ان یؤذن لکم ای ابراهیم اگر شخصی در خانه تنها
بنشیند و گوید که ای سالم بیا و ای غانم برو و ای قابل خبر وای
مقتول بنشین شخصی از و بپرسد و گوید که من در خاطر دارم که
سی سال دیگر غلام چند بخرم و ایشان را سالم و غانم و قابل و
مقتول نام خواهم کرد و ایشان را می طلبم و با ایشان سخن میگویم
هر کس که عاقل باشد چنین کس را که با معدوم خطاب کند و مکا

او را بسعایت منسوب خواهد کرد و حسنیه جواب داد که ای ابراهیم
چگونه تدبیر باشد که افعال شنیعه و مجانین را تجدید نسبت کنند بواسطه
مدعای چند که شما را باشد چون حسنیه سخن مدعا رسانید هارون بفرمود
که طبقی زر بیاوردند و بر سر حسنیه نثار کردند و جمیع ارکان دولت
و اعیان مملکت که در آن انجمن حاضر بودند همه حسنیه را تحسین نمودند
و اکثر سلاطین عالم که از اطراف و اکناف عالم در دار الخلافه جمع آمده
بودند متوجه مناظره حسنیه و ابراهیم خالد بودند و اکثر را داغ
محبت اهل بیت علیهم السلام بر جبین بود در حقیقت مذهب اهل بیت بر ایشان
ثابت [illegible] از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد و طریق نمی توانستند
کرد حمله حسنیه را دعا میکردند و جمیع خلایق از فصاحت و بلاغت
و تقریر پاکیزه او متحیر مانده بودند و اکثر علما و اتباع او از شرمندگی
سرها زیر افکنده بودند و ابراهیم خالد بر بالای کرسی زرین خجل
و منفعل نشسته بود که حسنیه گفت ای ابراهیم تو امروز را علم و
افضل این عصر و زمانی و من کنیزک کم و بی اعتبار که مرا از بیابان
کفار گرفته باسیری آورده اند و این خواهد [illegible] در مجلس عالی
مقدار

مقدار حاضر [illegible] مرا بحذیرش [illegible] ما بره حرید و شعار [illegible] اهل اسلام

تسلیم و تعلیم نمود و بشرف ایمان مشرف شدیم و معبود واجب الوجود حاصل آمد

و دیده بصیرت را کشوده و معبود را ما هم خوب شناختیم و اشهد به [illegible]

که در سبیل تحقیق و ایقان [illegible] سوال کنیم باید که این اشکال

را از نفس من زایل نمائی تا واجب شود که مدح تو گوییم بانچه مقدور باشد

دانیم که تو سوار این میدانی و از دیدار این سوار را [illegible] و بعد الیوم در ملازمت

تو عمر [illegible] بدان ای برادر هیچ که [illegible] که از ما مشغول شود [illegible] است

و نه ترسا و نه مسلمان است و نه مشرک و نه شیعه و سنی پدر و مادر

مسلمان استاد او را مسلمان یا کافر یا جهود و یا ترسا یا مومن یا منافق کنند

یا غیر اینها از مذاهب مختلفه و بدان ای برادر هیچ که هر کدام را اعتقاد باطل

و یکی از این دو حال خالی نیست یا آنکه اعتقاد خود را حق تصور کنند [illegible]

و بدان محکم باشد و بدان میرود و یا آنکه داند که اعتقاد او باطلست و تلبیس

کنند و حق را بپوشانند و مردم را بدان فریفته کنند و این دو صنف در دوزخ

باشند امروز [illegible] سوال میکنیم [illegible] بگوئی بدانکه من [illegible]

خدا [illegible] در دین [illegible] صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام [illegible] انچنانکه

43

و در سرها می آفات و نماز را دن و و سهو سهاد ر نماز کردیم و این همه تکلیفات
که بر خود واجب کرده ایم و رنجها که بر خود نهاده ایم چون ما بنده حقیقت
و ماهیت امام را نشناسیم راست اینکه میگویند دروغ گوی کیست و خانه خدا را
که تحقیق وجود و هم بهت نشناسیم و وحی بدو نازل شد با او یکی شیم و
بعصمت و طهارت و راستگوئی او ایمان بیاوریم چرا که اینهمه زحمت
بیفایده کشیم و چه لذت در این عملها و چه فایده در این مشقتها تصور کنیم
و حال آنکه اینهائی که بعد از پیغمبر اینهمه خلاف کردند و تخلف ورزیدند و چندین
خونها ناحق ریختند و غصب اموال نمودند و با اهل بیت پیغمبر خود اجحافها
کردند و ایذاها رسانیدند که بر جمیع خلایق ظاهر است و مخالفت خدا و رسول
نمودند کافر شدند چرا شهادت گفته بودند و نماز و روزه و حج بجای
آوردند و ضروریات اسلام می نمودند احکام الشان را امام و پیشوا
و خلیفه اقتدا و خلیفه الرسول میگویند بمن بخلافت نمیدانیم و اینمعتقدات را که
از نزدیک و دور ظاهر میکنند نشناسیم مراد آنکه خدا تعالی اول [illegible] دانایان کرد
که چرا اینها منزل اینها [illegible] امروز تو میتوانی این زمانی و اعلم جمیع مردمانی بر عمم
علمای اهل سنت و جماعت با همه نیکوئی که آنها از راه اعتقاد و جاه دنیا

آن میگویند و بجا نمی‌آرند مخالف ایشانند و اینها را باطل میدانند و هر کس این عمل

می‌نماید تکفیر وی میکنند و از فقهای شما از معاویه و عمرو عاص و ابن مالک

و عائشه و مثل ایشانست و بدرستی که در دست مردمان حق و باطل است

راست و دروغ هست ناسخ هست منسوخ هست خاص هست و عام

هست محکم هست و متشابه هست حفظ و وهم هست و از این گروه

که مخالفت ایشان بر جمیع خلایق ثابت است نامی بگویند که از این دو گروه

کدام یک دروغ گفتند و بر پیغمبر افترا کردند و احادیث موضوعه در

زبان خلایق انداختند و قرار آسوا و حدیث موضوع ساختند و

تاویل نمودند حال آنکه صاحب شریعت میفرماید که حدیث از من بشما

میرسد از چهار کس که ایشان را پنجم نیست گفتند آنان کیانند فرمود که

اول مردیست منافق که اظهار میکند اسلام را و تن به متابعت داده و از

خدا تعالی نمی‌ترسد و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن نسبت بخدا و رسول

اگر مسلمانان بدانند که او منافق است و عمداً دروغ میگوید بر پیغمبر خدا

از وی قبول نکنند و سخن او را باور ندارند ولکن مردمان میگویند که او

در صحبت پیغمبر بوده و آنحضرت را دیده و از آنحضرت شنیده قرآن

حدیث را از و قبول کنند و اعتبار نمایند و حال او را نمیدانند به نفاق او مطلع

نبوده اند چنانچه حضرت پروردگار میفرماید در صفت منافقان که

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ

لِقَوْلِهِمْ یعنی چون ببینی تو یا محمد ایشان را یعنی منافقان را عجب آید ترا از [illegible] جسمهای

ایشان و اگر سخن گویند گوش کنی سخنهای ایشان را پس چون پیغمبر صلی الله علیه و آله نشناخت

ایشان را دیگر چون شناسد پس ای ابراهیم چون ایشان را نشناختند و قبول کردند

سخنهای ایشان را و ایشان را بر مسلمانان حاکم گردانیدند و چنین ایشان [illegible] شنیدند

و [illegible] هستی که مردمان تابع پادشاهان میباشند الا کسی که خدا نگاه دارد

او را این نوع یک قسم از چهار قسم که گذشت قسم دوم از آنها که حدیث

بمردمان میرسانند مردی باشد که سخن از رسول خدا شنیده باشد و یاد کرده

پس در آن غلط کرده باشد چرا که سهو و نسیان و غلط از غیر معصوم مشهور است

پس آن شخص عمدا دروغ بر پیغمبر خدا نگفت و این حدیث غلط در دست میگوید

بمردم و خود نیز بدان عمل میکند و آنرا روایت میکند و میگوید که من چنین

شنیده ام از رسول الله پس اگر مسلمانان میدانستند که غلط است

از وی قبول نکردندی و اگر آن راوی میدانست که آن غلط

است

اما ائمه ابرار روایت نکرده‌اند ای ابراهیم که شنیدم از ایشان که روایت
کرده‌اند مردمی باشند از ایشان که سخن از رسول خدا می‌شنیده باشند که از
چیزی نهی کرده و بعد از آن امر کرده باشد و او حاضر نبود پس شنیده و یاد گرفته
و منسوخ را نشنیده و نمی‌دانند ناسخ را لیکن آن شخص دانست که آن حدیث
منسوخ است از وی قبول نکرده‌اند ای ابراهیم بدانکه جابر از ایشان که
حدیث روایت میکنند مردی باشند که دروغ نگویند بر رسول الله از
ترس خدا و تعظیم رسول خدا و هیچ سهو و غلط نکرده باشند و آنچه شنیده
باشند بلکه هرچه شنیده باشند که خدا و رسول فرموده اند بی زیاده
و نقصان همچنان روایت کرده باشند و عالم به ناسخ منسوخ باشند پس ناسخ
عمل کرده باشند و منسوخ را انداخته بدرستی که در قرآن ناسخ و منسوخ
و خاص و عام و محکم و متشابه هست و حضرت رسول را کار [illegible] که ما
آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم فانتهوا این کار مشتبه
کرده‌اند است که مرا خدا و رسول حجت آیا چکند پس نگوی ای ابراهیم
که سزاوار [illegible] کرده [illegible] باید بنما . و بسنجی کدام طایفه عمل باید کرد [illegible]
که خدا تعالی [illegible] پاکی ایشان گواهی کرده انما یرید الله لیذهب

عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و با وجود طهارت
و عصمت از اول عمر تا آخر همدم و محرم رسول خدای و حبیب او از خیر البشر بودند
آیا روایت ایشان عمل کردن اولیست یا از غیر ایشان این هم بدانکه همه اصحاب
رسول را اذن نبی سوال کردن از رسول نبود و تحقیق و تفحص حرفی نمی توانستند نمود
از برای آنکه اکثر صحابه را حق سوال نبود چرا که خدای تعالی ایشان را منع کرده بود از
سوال چنانچه فرموده که یا ایها الذین امنوا لا تسألوا عن اشیاء
ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای آنهائی که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزها که اگر
سوال کنید چیزی ظاهر شود که شما را بد باشد چون این آیه نازل شد ترک سوال کردند
و همه اصحاب در این آرزو بودند که اعرابی بیاید و سوال کند تا ایشان
بشنوند این را هم مولای من جعفر بن محمد علیه الصلوة والسلام روایت کرده من از
وی شنیدم که او از جد خود علی بن الحسین علیهما السلام روایت میکرد و او از پدر
بزرگوار عالی مقدار خود روایت کرد که حضرت امیر المومنین و ابو الائمه
المعصومین و وصی رسول رب العالمین علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه
علیه و آله فرمود بسلمان رضی الله عنه که ای سلمان من هر شب یکبار به نزد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آمدمی و با وی از [illegible] و هر روز با او خلوت

دانستی و جواب گفتمی مرا از هرچه پرسیدمی و گشتمی با وی هرجا که گشتی و همه اصحاب
پیغمبر دانند که هیچکس غیر من پیش نکردی پیغمبر صلی الله علیه وآله غیر مرا محرم راز خود
ندانستی و هیچکس نتوانستی که در خلوت نزد او رود و منبع الخلق در خانه من بودی
و هرگاه که من به پیغمبر صلی الله علیه وآله رفتمی در بعضی از منازل او وی خلوت کردی با من
برای من و زنان خود را و غیر ایشان را برخیزاندی تا نماندی در خانه غیر من
و هرگاه که او برای خلوت بخانه من آمدی فاطمه را و فرزندان مرا نخیزاندی
و چون سوال کردمی که هیچکس را طاقت جواب آن نبودی مگر آنحضرت را و وی از
روی شفقت و مهربانی جواب من گفتی و جبرئیل علیه السلام در برابر من سخن با وی
گفتی و هیچ سخن را از من نهفته نگفتی و من همه را شنیدمی و هیچکس دیگر از حرم
نبودی بغیر از من و هرگاه که سوالات من تمام شدی خود ابتدا فرمودی لیس
هیچ آیتی از قرآن فرود نیامدی بوی که هیچ معلوم نکرد از حلال و حرام یا امر
و نهی یا طاعت و معصیت یا آنچه بوده و خواهد بود و جمیع آنچه که او را معلوم
بود الا آنکه بمن تعلیم کرد و بر من خواند و املا کرد و من بخط خود نوشتم و مرا
یا دین آن خبردار کرد و ظاهر و باطن آن بر من عیان ساخت و هرچه او
گفت یاد گرفتم و هیچ از آن فراموش نکرده ام و چون سخن بدینجا رسانید

آوردن و اہل مجلس بسیاری گریستند و ہمہ تصدیق کلام وی کردند و ابراہیم
[illegible] سر در زیر افکنده بود چشمه گفت الٰہی ابراہیم چون آن کیفیت احوال و
اقوال ایمان و اصحاب تفسیر و حدیث را شنیدی ای برادر من اعتقاد این دو گروه
را بر تو بیان کنم تو بدانی که اعتقاد کدام طائفه موافق حقیقت و کدام باطل بدانکه
اعتقاد اہل بیت و جماعتی که بطریق اثنا عشر آنست که خدا را حکیم و عادل
پاک و منزه میدانند و صفات قدیم با وی نسبت نمی کنند و ہمہ عزتها بدو
حواله میکنند و او را عالم و قادر بر ہمہ چیز و راست حکم و مهربانی بر همگی
میدانند و اعتقاد دارند که خدای عز و جل و علا خالق آسمانها و زمینها
و ما فیهما و ما بینهما است و آفریدن بندگان از خاک و پروردن ایشان از
نطفه و حیات و روح و اعضا و جوارح و مشتهیات از اغذیه و ماکول
و مشروب و ملبوس و منکوح که سبب قوام حیات و معاش و راحت و نجات
و اسباب عبادات و عبودیت و دیگر نعمتهای بی نهایت و آفریدن عقل و
قوت [illegible] و بعثت رسل و عصمت انبیا و اوصیا و ارسال کتب و اعلام
بمعالم شریعت و بیان احکام از حلال و حرام و طاعت و عبادة و توفیق
و الطاف و بهشت و دوزخ و ثواب نعیم باقی و حیات ابدی در جمله

[illegible]

[illegible]

بحکم نص قرآنی و صاحب معجزه و ولایه و صاحب علم لدنی و جامع جمیع علوم و از موافق
و مخالف بتحلی را انکار عصمت و طهارت و علم و سخاوت و شجاعت و زهادت
و کرامت و قرابت ایشان نتوانند کرد و مشاهد ایشان قبله حاجات عالمیانست و
مطیع ایشان بحکم خدا و رسول ناجی و رستکار و منکر و مخالف ایشان مغرور و مردود و
جاهد و انبر و احسن کفارست و گویند که عالم از لطف و رحمت پروردگار خالی
نباشد و باید که امام معصوم و منصوص باشد و درین باب ادله و دلایل عقلی و نقلی
کتابها ساخته اند و گویند اجماع که بمخالفت نص بود باطل و بی اعتبار بود و اجماع
فساق و فجار را اعتبار نکنند و هر که بی طهارت باشد و بی نیت وضو نکند
و غسل با نیت کند حنفیه [illegible] ابو یوسف که از شاگردان ابو حنیفه بود آورده
که به آب نبیذ وضو نکند و بهر دو درست رو نشمرند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که الیمین للوجه والیسار للفرج و مسح گوش را کردن بکنند و
از آن بدعت دانند و بخلاف حکم آنها پای نشویند و نماز زنانی نیت درست
ندانند و بسم الله از فاتحه ندانند و معنی فاتحه بفارسی تحریر نکنند و بجای
سوره و برک تر نگویند و سجود در رکوع و قیام و قعود و تطلیقه که رسول صلی الله
علیه و آله و اهل البیت و صحابه ایشان فرموده اند بجای آورند و بجای سلام [illegible]

[illegible]

باور ناکنند چون حنفیه سخن بدینجا رسانید طلاق و نادون نیز کلیما بخندیدند و با ابو
یوسف تمسخر نمودند و حنفیه گفت الی ابراهیم گوشت خرگوش [illegible] حلال است
و گوشت سگ بچه حلال نداشند و پوست سگ را بهیچ حال العین بدباغت پاک نداشند
شیر خوشید حلال نداشند و شطرنج و تمیع شغوق قمار را حرام دانند بحکم نص
الهی و حدیث حضرت رسالت پناهی و لواطه را حرام دانند و قتل فاعل و مفعول را
واجب دانند و حنفیه سماع را حرام دانند از نی و طنبور و غیرهما و در نماز
اقتدا بهر فاسق نکنند و فاسق را لایق امامت نداشند و اقتدا بمرد عادل کنند
و متشرع و متورع بسیار احتیاط کنند و منع اومطل و ضایع نگذارند و روی [illegible] شافعی
کرد و گفت دختر خود را که از زنا حاصل شده باشد عقد نکاح جایز ندارند
و نگویند که فرزند چهار سال در شکم مادر میماند و حنفیه چون سخن بدینجا رسانید شافعی
نگاه کرده خندید و شافعی را مجال نفس زدن نماند [illegible] و دیگر آنکه نگویند
که حد ساقط میشود از کسی که عقد کند با مادر یا خواهر خود اگرچه دانسته بود و نگویند
که حد ساقط میشود از کسی که ذکر در لفافه پیچد با مادر خود دخول کند در
کعبه و نگویند که حد نیست بر لواطه کنندگان و بقیاس عمل نکنند و گویند که
اول کسی که بقیاس عمل کرد شیطان بود که گفت انا خیر منه خلقتنی

مِنْ مَاءٍ وَخَلَقَهُ مِنْ طِينٍ و دوم کسی که بقیاس عمل کرد ابوحنیفه و ابی

ابو یوسف و گویند که نجاست واهل ما درشیت است و حرم کنند که فرقه ناجیه

ماییم و یقین دانند که ائمه ایشان پاک و معصوم و مطهرانند و شفعا احبا خود دانند و مخالفان

خود را هلاک و خاسر و ظالم دانند بحکم خدا و نص رسول صلی الله علیه و آله و تعصب و عناد

نکنند و از برای شفیع نفس خود و خون و مال کسی را حلال ندانند و ما به سنت

رسول صلی الله علیه و آله انگشتری در دست راست کنند و از برای عباد و دیگران

ترک سنت نکنند و صلوة بر پیغمبر و ائمه خود می فرستند و گویند که صلوات بر

اهل بیت رسول جایز نیست و پیروی سنت معاویه و یزید لعین نکنند و گویند که خدای تعالی

فرموده که هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ و علی ابن ابی طالب

علیه السلام را امیر خوانند و این اسم را بحکم خدا و رسول مخصوص او دانند

و گویند که در زمان رسول صلی الله علیه و آله و را ولی الله خطاب کردندی

ولی الله و ولی المؤمنین گفتندی و صلوة بر ایشان فرستادندی و علمای ایشان از لحن

حق و جلی تواتر کردندی و گویند که اجماع امت است در پاکی و طهارت

و عصمت ائمه ما هیچ کس مخالف نیست و منقصت ائمه ما نقل کرده اند و اجماع خواص

امت است در کفر مخالفان ایشان و آنهایی که غصب حقوق ایشان کرده اند

گویند

غلط و عمل نمودن بقیاس کردی و این همه کس ظاهر است از حصار مجلس و در بنولا
واسطه جاه و اعتبار بیخ روزه دین خود را بدنیا فروختی و اظهار اجتهاد کردی
و ترا امیر آرزوی امامت و پیشوائی خلق شد مثل ابو حنیفه و رفیق او شدی طریق
خذلان بجانب برادران انبیا فی نوح با طول عمر و کثرت عبادت و ابراهیم
با خلت و موسی با درجه مکالمه و ذو القرنین و سلیمان با سلطنت و مملکت
و داود با شوکت و قوت و عیسی با رفعت و منزلت خود روی [illegible]
و عقیده ارادت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما دارند و تمنای اللهم اجعلنی من امة
محمد کردند و عترت و اهل البیت علیهم السلام که کمال دین و برهان یقین
و حفاظ شریعت و مقتدایان ملت و امنا رحمن و مفسران قرآن و حجج خدای
و اوصیاء رسول معصومان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و منصوصان یا ایها
الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم و سروران راستان و صدیقان یا ایها الذین آمنوا اتقوا
الله و کونوا مع الصادقین و جانبازان ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و بازرگانان

[illegible]

وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ایشانند

در ایشان رئیس اهل البیت اعتصاد و نسبت که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود

بقول روایت شما که مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى

نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ

وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ و کسی که

پیغمبر او را با علو شان و کمال رفعت چنین ارجمند و برادر و وصی و ولی خود باشد

که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را از جمیع پیغمبران اولوا العزم برابر کرده باشد بزعم شما

و جمیع اهل اسلام ای شافعی ترا چه بر این واداشت که شاه را محبت و مودت

او را گذاشته قدم در طریق حرب ظالمان اهل البیت و گمراهان بوالفضول

و غولان تیره منقصت و افول نهادی و دست ارادت در دامن منسوبان

و امامان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ که مرعلاوه وارتداد

بر میان جان بستی شافعی از غایت خجالت سر در زیر افکند و نه قوت جواب

داشت و نه مجال خطاب دیگر مرتبه حسنیه متوجه ابراهیم شد و گفت ای

ابراهیم از روزی که ابی بکر متصدی امر خلافت شده تا خلافت بغیر از

علی بن ابیطالب علیه السلام و اصحاب کبار بزرگوار او محبت و میل مکارت

57

ومرات الزام آن کرده بی ایمانی نموده ایشان را درمیان خلایق شرمنده و بی اعتبار
میساختند و ایشان از خجالت سرها در زیر افکنده سخن اهل حق را جواب بهره
خطا بنداشتند از زنان و مردان از کثرت اعدای دین و ظالمان بر کیش تحکیم را
از اهل ایمان بهره و یارای آن نبود که اظهار مذهب حق و طریق مستقیم اهل
البیت علیهم الصلوة نماید و الزام اعدای آل محمد کنند و برین وجه کار مردم بدو
خلیفه زمان ابن عم امیر مومنان امیر شدن همه سرها در زیر افکنده اند و از افعال
و کردار خود و مقتدایان خود شرمنده اید ای ابراهیم بگوی که شعر صورتیست که اینرا
بچشم توان دید یا آنکه معنی است در صورت انسانی که خواهد کشف و عیان
و ایمان آنرا مشاهده نتوانند کرد و بگوی که چرا شعر فرستادن بر خدای واجبست
و هرگاه که آن شعر از دنیا برود معنی است که شعری باشند که جدا از وجود و
برود و غایب شود تا آنکه روحی مناسب بدو مقارب بروح شعر
باید که آن شعری را نگاه دارد و تا شعری دیگر پیدا شود و باید میان هیچ حاجت
ما با ما هیست که احیا دین شعر کند یا نه ای ابراهیم بحق خدای که جواب بگوی
که هیچ نشنیده‌ای که از یکصد و بیست و چهار هزار تن از انبیا و رسل و اولوا
العزم یکی از ایشان وصی تعیین نکرده باشند از عالم رفته باشند ابراهیم گفت نه

کرده

گفت ای ابراهیم آیا تعیین وصی بحکم الهی بود یا خود تعیین وصی خلیفه می‌نمود ابراهیم گفت
تعیین وصی بحکم الهی بود چنانکه گفت ای ابراهیم چون دیدار دیدیم که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
که افضل انبیا و رسل بوده باشد خدای تعالی برای حفظ دین وی وصی تعیین کرده باشد
چون تواند بود که پیغمبر ما امر کرده باشد امت را بوصیت و خود بی وصیت از عالم
رفته باشد و از برای حفظ دین خود و امت خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد و از
عالم فنا بعالم بقا رحلت کرده زهی گمان جاهل که سخنان شنیدی ای ابراهیم پیغمبر باید
که کسی باشد که متحمل شود امانتی را که جمله آسمانها و زمینها تحمل آن نتوانستند کرد
چنانچه خدای تعالی میفرماید آنکه پیغمبر باید که حفظ کند و دروغ نگوید و سهو
و غلط نکند و بزرگ و سفیه و عاشق پیشه نبود و دور و دراز بود که مدعای نفس خود
بر مردم تکلیف نهد یا آنکه چندین کس و جمع آیند و گواهی دهند و بعد از او
هر چه خواهش کند یا آنکه این پیغمبر را حجتی و دلیلی از خدای باید و میثاقی از خدای تعالی
از پیغمبر گفته اند است چه خبر است و بچه جرأت برافروده و چگونه باشند
عهد و میثاق خدا و پیغمبران و این معانی که در قرآن است اعتباری دارد یا
اینها همه افسانه است بگو که تا ما نیز [illegible] تا چاره بیندازیم و اساس
کنیم و رحمت خدا ندهیم تا مردم هر که امیر سازند و هر کس را که اول البنیان

خوید امام کنند اگر ابراهیم بگوید که امامت چه چیز است و کدام است امامتی که ابراهیم خلیل الله
علیه السلام را داده بود و گفته که إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا و جائی فرموده که وَ
اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و جای دیگر می فرماید که وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ
إِلَى النَّارِ بدانکه دو قسم امامت ظاهر و روشن است امامت شیعیان و امامت
اهل دوزخ یعنی اینهایی که مردم را میخوانند بسوی جهنم مانند اینها امام متقیان
کدام و چه چیز است و امامت از پیغمبران مثل پیغمبری از خدا تعالی می باید
یا وصی پیغمبر و امام مسلمانان باید که از نسل ابراهیم خلیل باشند و آبا و اجداد
وی شریف و بزرگ باشند و هرگز بت نپرستیده باشند و با طهارت مولد
بوده و درستی ایمان و نور علم و قوت نفس و معرفت اسرار عرش و احکام کرسی
و آداب و اخلاق پسندیده و معرفه مبدا و معاد و سیاست ملک و صبر
نمودن و حلم ورزیدن و مداومت نمودن بطاعتها و دوری نمودن
شبها و با کرم و سخاوت و علم و شجاعت و عصمت و طهارت و حکمت
و زهادت بودن بر کافران و منافقان و ظالمان و جباران بزرگ
و گرامی بودن بر مومنان و متقیان با رفق و مدارا و خوش خوی بودن و نفقه
کردن در راه خدا تعالی آنچه مالک آن باشد و اشتهارات قرانی و سمعیات

و آنچ

فرقی را باید که بلو داند و پیوسته با مسکینان صحبت دارد و از حرفهای گذشته آید

خود و بد و خدا و رسول او را دوست دارند و چندین آیات قرآنی در حق او

نازل شده باشد و بزعم مخالف و موافق چندین از احادیث صحیح صریح در حق

او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده باشد که مخالفان با قلاشه و کتب ایشان

مسطور است و مذکور در جمیع وقایع و فتح کفر و زندقه و لشکرهای عظیم نموده

باشد و تکبیر مرتبه او را رسول خدای با عمال جن و انس برابر کرده باشد و بزعم مخالفان

وی دار علم بر او شمرده و او را نور چشم خود خوانده باشد با جماع

امت ابا حنیفه کسی که امامت او لی و اولی است یا آنکه امام باید که بعد از چهل سال

ترک بت پرستی کرده باشد و گوشت و پوست و خون وی پرورده شده

از خمر و گوشت خوک و مدت مدید طریق عمود ضلالت و غرور [illegible] کرده

اظهار ایمان بزبان نماید و پس از جواب زنی عاجز گردد و گوید کلکم

افقه منی حتی المخدرات [illegible] و کراه و مراه للقول

موافق و مخالف بر سر ابن قبلولی بر زبان جاری شده باشد و با اعتبار و اختیار

عمر خطاب علیه اللعنه و ابو عبیده جراح و سالم مولی ابو حذیفه و اسید بن حضیر

و بشیر بن سعد و دین ولید و چند فاسق دیگر در سقیفه بنی ساعده بدو

(53)

بیعت کرده باشد امام شود و ارازل امت بوده و بیشتر اوقات بکرباس فروشی
و جامه فروشی و خیاطی اوقات گذرانیده باشد و او و پدرش در زمان جاهلیت
بر ما بین عبدالله جدعان در زمان جاهلیت هر روز منادی میزد تا مردم
جمع شوند و طعام خورند از این خورده و لیس مانده با ایشان میبرد و در ایام خلافت
نیز خیاطی کرده میکرد مردم آن کار را مذمت میکردند ای ابراهیم کی روا بود امت
را اگر چنین کسی را بر معصومان خاندان مقدم دارند و او را بعد از رسول صلی الله
علیه و آله بزعم خود فاسق خلیفه رسول و قایم مقام وی دانند و اگر تو ابا حنیفه
خواهد با وجود عدم استحقاق که آن سبب فضیلت باشد ای ابراهیم بگو کی از این دو
امام که تعریف کردم کدام بامامت و وصایت سزاوارتر ابراهیم گفت
ای حنیفه ما منکر و جاهل فضایل اهل بیت رسول علیهم الصلوة نیستیم و آنچه تو در
فضایل علی ابن ابیطالب علیه السلام میگویی بر ما ثابت است زیاده از آنچه عقل بشر
ادراک آن تواند نمود و لیکن در خلافت ابی بکر اجماع امت شده و رسول
صلی الله علیه و آله فرموده لا تجتمع امتی علی الخطاء یعنی در هر امری که امت من
اجماع کنند صواب خواهد بود حنیفه گفت ای ابراهیم بدان خدای که [illegible]
عالمیان است راست بگو که در تفسیر شما واقع است که در حجة الوداع رسول

خدای در غدیر خم بوده فرود آمد از حضرت رب العالمین آیه که مدار آن

شده بود که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم

تفعل فما بلغت رسالته بر دمان رسانیدن و بود آنکه رسول خدای

خائف بود در رسانیدن والله یعصمک من الناس نازل شد

بعد از آن دست علی بن ابی طالب علیه السلام گرفت و بر منبری که از جهاز شتر

ساخته بود بر آمد و گفت که من کنت مولاه فهذا علی مولاه

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره

واخذل من خذله والعن من ظلمه و بعد از آن این آیه نازل شد

که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت

لکم الاسلام دینا بگوی ابراهیم را که خدای سوگند داد [illegible]

[illegible] و مکابره [illegible] ابراهیم خالد متوجه شافعی و ابو [illegible]

و علمای دیگر شد و سر در زیر افکندند هیچ جواب نگفت [illegible] متوجه علما شد

و گفت بحق رسول الله که راست بگوئید که تاج و تخت خلیفه [illegible]

و هر چه شنیده اید بیان فرمائید چون علما را تاج و تخت خلیفه سوگند داد

نتوانستند که [illegible] نمایند ابو یوسف گفت ای خلیفه آنرا صحابه و مفسرین

تصریح نموده اند که آیه در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شده و حدیث
که من کنت مولاه فعلی مولاه نیز مشهور است حنیفه گفت ای ابو یوسف چگونه در باب
آیه إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ
الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ بجا آیات نگوی که این
آیه در حق که نازل شده ابو یوسف گفت این آیه در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام
نازل شده باجماع امت حنیفه گفت ای ابو یوسف چگونه در آیه مباهله که
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ لعنت
خدای بر تو باد اگر اخفای حق کنی ای ابو یوسف در روز مباهله از مردان
غیر از علی ابن ابیطالب و حسن و حسین علیهم السلام و از زنان غیر از فاطمه علیها
الصلوة کسی دیگر با پیغمبر بود و گفت نه حنیفه گفت ای ابو یوسف خدا امیر علی
ابن ابیطالب را نفس رسول خوانده و این مخصوص آنحضرت است یا نه ابو یوسف
گفت ای حنیفه هیچکس در این خلاف نکرده و کسی انکار این نتواند کرد حنیفه
متوجه هارون شد و گفت ای خلیفه زمان بحق محمد رسول الله که گواه باش
از زبان علمای مجلس خود دیگر مرتبه حنیفه متوجه علما شد و گفت یک سوال

دیگر

دیگر تسلیم نمی‌نمائی معروف کرد است بگوید که در محلی که رسول خدای در حالت
نزع بوده و اشاره کرد بجانب اصحاب که ایتونی بقرطاس اکتب
لکم کتاباً لا تضلوا بعدی منع داده و گفت عمر که هذیان میگوید که بنویسم برای
شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید آیا که بود اصحابی که مانع شد رسول خدای
را از وصیت کردن و نگذاشت که دوات و کاغذ حاضر کنند ابو یوسف
گفت از این قضایا مشهور است که عمر بن خطاب بواسطه آنکه مبادا که مرض
حضرت اشتداد نماید مانع آن شد و گفت که ان الرجل لیهجر و حسبنا
کتاب الله حسبی بعد و گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف احکام و
نصوص الهی را معطل میگذارید وصیت روز غدیر را که [illegible]
و مانع وصیت رسول خدای میشوید و هذیان گفتن بر رسول خدای نسبت
میکنید و این کلام ملک علام ندارید که و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی ای ابراهیم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما بمنزله
که انا اشفق بکم من الوالد علی ولده یعنی مهربان ترم بشما
از پدر بفرزند خود و شفقت آنحضرت نسبت بامت بیشتر بود که آداب
استنجا را و امثال آن امت را تعلیم نمود و اینها رو در [illegible]

55

[illegible]

راکه ابراهیم مهمات دین و اتمام امور نبوت و رسالت بود معطل گذاشت
و تجویز اهمال نمود هر که برین اعتقاد بود یقین که از شفاعت وی نومید و بی
بهره خواهد بود و ای ابراهیم ازین فضیحت نمی اندیشند و میگویند که امت اجماع
کردند در خلافت ابی بکر ای ابراهیم با من بگو که این اجماع که مخالف بعض
بود منعقد میشود یا نه گفت نه گفت ای ابراهیم [illegible]
شاه رو بخندید و ابراهیم سر در زیر افکند حسنیه گفت که ای ابراهیم
از نصوص درگذشتیم و حکم الهی و فرمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بیک جانب نهادیم بگوی که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد یا
اجماع خواص امت ابراهیم منفعل شد آخر گفت که اجماع جمیع امت نشده
بود که بیعت وی ثابت میشد چرا که اهل [illegible] اتفاق نکرده
بودند الا معدودی چند که بعداوت اهل البیت مشهور بودند و در
حال حیات رسول صلی الله علیه و آله و سلم راه نفاق را می پیمودند ابراهیم
گفت که ای حسنیه خواص امت از حل و عقد اتفاق کردند که وی اولی
و انسب است بخلافه از دیگران حسنیه گفت ای ابراهیم خالد و ابو یوسف
و [illegible] و اینها علمائی که حاضرند از شما سوال میکنیم در حضور خلیفه [illegible]
[illegible]

و راست نگویند که بود از ابی بکر که منازع فرمت اعظم و فضل و اقدم و اعلم از
جمیع اصحاب نبی بود و از خواص اصحاب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در فضایل
ایشان احادیث فرموده چه کسی که افضلیت ایشان بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع
عالمیان ثابت است گفتند علی و عباس و حسن و حسین و طلحه و زبیر و عبد الله عباس
و عبد الله مسعود و سلمان و ابی ذر و مقداد اسود و عمار بن یاسر و جابر انصاری
و ابو ایوب انصاری و عثمان بن مظعون و ابو دجانه انصاری و حذیفه
الیمانی و ابی بن کعب و سعد بن عباده و قیس بن سعد حسنه گفت ای خلیفه
زمان بحق آنکسی که بر جای او نشسته که سوال کن از علما که را اجماع حاضر اند
که علی و عباس و جمیع بنی هاشم که از اکابر بنی هاشم و اصحاب اند با ابی بکر بیعت
کرده اند یا نه هارون متوجه علما شد که بگویند آنچه واقعست همه یکبار سرها
بزیر افکندند شافعی سر بر آورد و گفت چرا سرها بزیر افکنده اید بگویید
آنچه بشما رسیده است از اخبار و آثار از احوال صحابه و اهل البیت گفت علی
و وقایعی که روی نموده ابو یوسف گفت ظاهر نیست که در میان صحابه و
اهل البیت مخالفت و منازعت واقع شده حسنه گفت که آنچه واقع شده
نگوییم اگر تصدیق قول من کنید بهتر است که از احادیث واجب تفاسیر شما

۳۰ فر

پرسیم اثبات کنیم تا روز کفت بکو چنین کفت بدانید که در حالتی که علی ابن ابی طالب علیه السلام
با فضل بن عباس و جمعی از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب کبار به تجهیز و تکفین و تغسیل و تدفین
رسول خدا مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده نشستند و بیعت خود را [illegible]
بعضی از قوم بنی حاضر نشده بودند و از برای خلافت منازعت کردند چون خبر بانصار رسید
که جمعی از صحابه در سقیفه بنی ساعده جمع شده اند و تعیین خلیفه می نمایند جمع کثیری از انصار
بیرون آمده بودند سخن در میانه ایشان دراز کشید کاهی ابابکر بعمر میکفت که دست دراز
کن که ما با تو بیعت میکنیم و کاهی عمر با وی میکفت تو از ما اقدم و اسن دست دراز کن که با تو
بیعت کنیم و کاهی سالم مولای ابی حذیفه را تکلیف کردندی و کاهی ابو عبیده را
کفتندی بعد از منازعت بسیار انصاریان کفتند که منا امیر و منکم امیر و سعد عباده
را که بزرک انصار بود کفتند دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم سعد مصالحه کرد
و تجویز خلافت نمیکرد تا آنکه بعد از سوال بسیار که انصاریان نمودند سعد راضی شد
قیس بن سعد چون دید که پدرش راضی شد با مر خلافت برخاست و شمشیر از غلاف
برکشیده کرده بر سر پدر آمد و کفت چه حجت است ترا بر علی ابن ابی طالب علیه السلام
از آنچه واقع شد در غدیر خم که رسول الله بحکم الهی دست وی کرفته ویرا
بر شما امام و حاکم ساخت و همه راضی شدید و با وی بیعت کردید و ویرا
تهنیت

تهمت کفر و آن بآن مخالفت میکنید و امر خدا را فراموش کرده اید و حال آنکه
امروز عمر شما از میان رفته است و اقتدای به رسول ترک این معامله کن و اگر نه سر
ترا از تن جدا کنم چون سعد عباده این سخنان از پسر خود شنید پشیمان شد و استغفار
کرد بعضی یاران دیگر را آگاه ساختند و ندیم عمر بن حریث گفت لا یجمع سیفان
فی غلاف هرگز نشود که دو شمشیر در یک غلاف شود و دو کس در یک جا دشمن شوند
و این امر محقق نشود فی الحال شمشیر کشید و بر سر ابابکر رفت که سخن بسیار گفته بود دست
دراز کن که با تو بیعت میکنم و فی الحال با ابابکر بیعت کرد و بعد از وی عبیده
بیعت کرد و بعد از آن اصحاب یک یک و دو دو می آمدند و بیعت میکردند تا
آنکه قریب بیست نفر با وی بیعت کردند و بعد از آن عمر خطاب شمشیر کشیده بر
سر هر کسی که از اصحاب میرفتی و ایشان را جبرا و قهرا بیاوردی تا بیعت کردندی
تا سه روز حال برین منوال بود و بعد از سه روز متوجه مسجد رسول خدای شدند
و خواستند که رسول را از قبر بیرون آرند و بر وی نماز کنند امیرالمؤمنین علیه السلام
چون این که بر هر دو سر دویدی آهن بود به دست گرفته بر سر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله
با ایشان و سوگند یاد کرد که شما را نگذارم که پیغمبر را از قبر برآرید تا آنکه کشته
شوم یا شما را بقتل رسانم شما و یا [illegible] گفت ترک این معامله بکنید این عمر

شنیده ام روزی که برادرم علی ابن ابیطالب شمشیر برکشیده بود و جولان [illegible] صفت
در دست وی باشد اگر از مشرق یا مغرب بر وی حمله کنند بر همه غالب شود نعوذ بالله تعالی
جماعه چون این حکایت از معاویه شنیدند ترک ایمنی نمود و جماعه بیامدند و در مسجد نبی صلی الله
علیه و آله نشستند و علی ابن ابیطالب علیه السلام با اصحاب خود رو بمیان و [illegible] جمعی کثیر
از بنی هاشم که با آنحضرت بودند از آنجا برخاستند و گفت و گو دراز کشید و علی علیه السلام
ایشان حجتها گرفت و ملامتها کرد که شمشیر خود را کی [illegible] کشیده و ترسیل تکفین و تجهیز
و تدفین وی حاضر نشدید و بر وی باز نگردیدید و متوجه سقیفه بنی ساعده شده و امری که
بحکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی بمن متعلق بود منازعت کردید و مشورت فاسخ
جستید خلیفه از سوای رسول الله تعیین نمودید در این حال عثمان با بنی امیه و عبد الرحمن عوف
با بنی زهره بیامدند عمر و ابو عبیده برخاستند و گفتند ای بنی امیه و ای بنی زهره
بیائید و بیعت کنید و با ابی بکر ایشان بیامدند و بیعت کردند و ایشان جمعی بودند که
عداوه ایشان با علی ابن ابیطالب علیه السلام در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله
شهره تمام داشت عمر با جمعی کثیر بیامده و در برابر حضرت علی علیه السلام و بنی هاشم
بایستاد و گفت بیائید و بیعت کنید با ابا بکر که اکثر مردم بیعت کردند و زبیر
برخاست و دست بر قبضه شمشیر زد و گفت و کیست یا ابن الصهاک الحبشیه علی ابن ابیطالب

[illegible]

را که برادر در این [illegible] بیعت و عباس و بنی هاشم و خواص

اصحاب رسول را بیعت پسر ابی قحافه دلالت میکنی تا این امر نسبت با آنکه خویشان

رسول صلی الله علیه و آله حاضر اند و همه شرایط امامت و خلافت در ایشان موجود است

در پی قصد آن کرد که شمشیر فرود آرد و بر سر عمر زند عمر فریاد بر آورد که علیکم

الکلب فالکلب شره [illegible] سلام از عقب بیرون درآمد دست شمشیر

از وی در ربود و عمر شمشیر از دست سلمه بستد و بشکست بنی هاشم دست بر قبضها

شمشیر کردند یکبار برخواستند امیر المؤمنین علی علیه السلام ایشان را منع کرد و گفت

آهسته باشید بدانید که حکم الهی نیست که شما شمشیر از غلاف بیرون آرید و

ما را بغیر از صبر علاجی دیگر نیست چون امیر المؤمنین علی علیه السلام دید که [illegible]

امت بعضی باختیار و بعضی بقهر و اجبار بیعت کردند روی با ابابکر و عمر و خلایق

کرد و گفت ای یاران مخالفت [illegible] کرده باید حکم الهی را معطل گذاشتید و من

بدین کار سزاوارترم از آنکه من رسول را [illegible] زنده و مرده و من وصی و وزیر

ویم و موضع سر وی و کتاب خدای سنت رسول عالمترم از جمیع شما و اشجع

و افصح و اعلم و اتقی و [illegible] از خدای بترسید و از رسول شرم

دارید و حق من بمن گذارید عمر برپای خواست و گفت یا علی همه ما [illegible]

[illegible]

تو ای عمرو ما این کار را به تو گذارند خاموش باش و [illegible] امید از کس [illegible] که
دلهای عربان و غیر ایشان با تو چگونه است آنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت ای
مهاجر و انصار از خدای بترسید و عهدی که با پیغمبر خود در ولایت و امامت من
بسته اید فراموش مکنید و حقی که اهل البیت پیغمبر راست از خاندان وی بیرون
مبرید بخدای که شما میدانید که ما اهل البیت پیغمبریم و باین کار اولیتریم و خدای
ما را باین کار مخصوص گردانیده در این حال بشیر بن سعد انصاری گفت یا امیرالمؤمنین
اگر سخن ترا انصار شنیده بودندی پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کردندی هیچکس خلاف
نکردندی امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که بخدای که من نه آن کسم که چنین
کنم که شما کردید و حلال داشتید ندانم که روز قیامت پیش رسول خدای
چه حجت آرید بخدای سوگند میدهم شما را و کسی را که در روز غدیر خم از رسول خدای
شنیده باشد که مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ
وَعادِ مَن عاداهُ برخیزد و گواهی دهد زید بن ارقم که از مخالفان
امیرالمؤمنین است روا نکند که دوازده مرد بدری برخاستند و گواهی
دادند از ایشان که با ابابکر بیعت کرده بودند عمر خطاب بترسید که مردم
مبادا با علی بیعت کنند مجلس را برهم زد و بهم برآشوریده و [illegible] پراکنده

کرده‌اند روزی که دوازده کس از اصحاب کبار با یکدیگر گفتند که چون ابوبکر بر منبر رسول

رود او را از منبر بزیر کشیم و بعضی از ایشان گفتند که این نشاید کرد تا با امیرالمؤمنین

مشورت نکنیم همه یکبار پیش وی رفتند و گفتند یا امیرالمؤمنین حق حق تست که رسول الله صلی الله

علیه و آله فرموده که علی مع الحق والحق مع علی بدانکه ما همه قصد آن کردیم

که برویم و ابابکر را از منبر رسول بزیر آوریم بخدمت تو آمدیم تا چه صواب می‌بینی

و چه میفرمائی و ایشان دوازده تن بودند اول سلمان فارسی دوم خالد بن سعید

العاصی سیم ابوذر غفاری چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم بریده اسلمی

از انصار [illegible] بودند اول ابوالهیثم بن التیهان دوم سهل بن حنیف سیم

عثمان بن حنیف چهارم حذیفه بن ثابت پنجم ابی بن کعب ششم ابوایوب انصاری

رضی الله عنهم امیرالمؤمنین فرمود که اگر چنین کنید همه شمشیر ناکشیده شوید و جمله

تصدیق شما کنند و بعضی از شما نیز با ایشان اتفاق کنند و چون چنین شود هر یک در غم باید

کرد و رسول خدای مرا خبر داده است که یا علی ترا خدای بصبر فرموده است

و خبر داده است مرا که امت تو بعد از تو با تو غدر کنند و عهد ترا بشکنند

ای علی تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی چنانکه بنی اسرائیل هارون را بگذاشتند

و گوساله را اختیار کردند همچنین ترا بگذارند و دیگری را اختیار کنند گفتم یا رسول الله

[illegible]

مرا صبر با ... کنم گفت صبر کن و با ایشان جهاد مکن و گرنه شمشیر نا کشیده بود و
... یخرج الحی من المیت بر طرف شود و اسلام نا پدید شود و پنهان که خود
را نگاه داری و در خانه صبر کردی تا امر الهی چنین است تا آن زمان که مظلوم
بمرد رسی چون رسول صلی الله علیه و آله برحمت حق پیوست بشستن و دفن و کفن
وی مشغول شدم چون از آن فارغ شدم میان امت این مخالفت دیدم بر جمیع
ایشان حجت کردم تا ایشان را بر من حجتی نبود شما نیز روید بنگرید که از رسول
شنیده اید با ابوبکر و اتباع او بگوئید و ایشان برفتند و گرد منبر رسول صلی الله
در آمدند و روز آدینه بود و چون ابوبکر بر منبر شد این ... که از صحابه
که ... در و ... و خلیل ... و ... هر یک فضلی ...
و از فضایل علی علیه السلام یاد کردند و ابوبکر را از خدای بترسانیدند و ابوبکر
چون حجتهای ایشان بشنید فرو ماند و هیچ جوابی نگفت بغیر از آنکه ولیتکم
و لست بخیرکم اقیلونی یعنی مرا والی شما کردانیدند و من از شما بهتر
نیستم مرا اقاله کنید عمر چون این حکایت از ابابکر بشنید گفت انزل عنها
یا لکع یعنی فرو آی از منبر ای خسیس لئیم چون جواب نتوانستی داد ابابکر را
بر داشته بخانه اش برد و تا سه روز دیگر بیرون نیامد روز چهارم خالد بن

[illegible]

و لبید باشد هزار کس رسید و سالم مولای حذیفه با سه هزار کس آمدند و همچنین
می آمدند از منافقان عرب اما که دلهای ایشان از نفاق امیر المؤمنین علی ابن
ابیطالب علیه السلام مملو بود و جمله از خوف تیغ اظهار اسلام نموده بودند تا آنکه
لشکر عظیم جمع کردند و شمشیر کشیده و عمر در پیش ایشان افتاده متوجه مسجد رسول الله
صلی الله علیه و آله شدند و امیر المؤمنین با خواص صحابه در مسجد رسول نشسته بودند
عمر گفت یا صحابه علی والله اگر کسی از شما امروز سخنی گوید سر او برداریم و شمشیرها
کشیده شود خالد بن سعید العاص رضی الله عنه بر پای خواست و گفت یا پسر صهاک
الحبشیه با شمشیرهای خود می ترسانید ما را به لشکر منافق که جمع کرده اید
تهدید میدهید که شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزتر است اگرچه عدد
اندکیم و از شما بیشتریم از آن که حجت خدا تعالی که علی ابن ابیطالب است با ماست
و اگر نه آن بودی که طاعت امام بر ما واجب است شمشیر میکشیدیم و با شما
جهاد میکردیم و قدر خود آشکارا میکردیم در زمین خدا پس حضرت علی
علیه السلام گفت بنشین یا خالد که مقام تو معروف و سعی تو مشکور است و بنشست
سلمان فارسی بر پای خواست و گفت والله اکبر این که با این گوش خود شنیدم
از رسول الله صلی الله علیه و آله و اگر نه چنین باشد هر دو گوشم کر شود که گفت

بَیْنَا أَخِی وَابْنُ عَمِّی جَالِسٌ فِی مَسْجِدِی مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ [illegible]
جَاءَ [illegible] کِلَابُ أَهْلِ النَّارِ یعنی عمر صلی الله علیه وآله فرمود که وقتی باشد
که برادر و ابن عم من در مسجد من با جمعی اندک نشسته باشند از یاران خود ناگاه جمعی از
سگان اهل جهنم بروی در آیند و قصد قتل وی و یاران وی کنند من [illegible]
ندارم که آن سگان اهل جهنم شما اید عمر خطاب علیه اللعنه والعذاب از جا جست و دست
شمشیر کشیده قصد [illegible] کرد امیر المؤمنین علی علیه السلام از جای برخواست
و گریبان عمر را گرفته وی را بر زمین کشید و بار دیگر انداخت که شمشیر از دستش
برید و دستار از سرش بیفتاد و در میان مردم خجل گشت [illegible] با جمعی از
صحابه برخواستند و عمر را خلاص کردند حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب گفت
یَا ابْنَ صُهَاکَ الْحَبَشِیَّةِ لَوْلَا کِتَابٌ مِنَ اللهِ سَبَقَ وَعَهْدٌ مِنْ
رَسُولِ اللهِ تَقَدَّمَ لَأَرَیْتُکَ أَیُّنَا أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ
عَدَدًا آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام برخواست با یاران خویش و گفت رحمت
خدای بر شما باد و آنکه عمر خطاب با لشکر بسیار در مدینه میگشت و یکیک
از آن مردمی که خلافت ابی بکر را ابا می کردند می طلبید قهرا و جبرا بیعت
میگرفت و هر کسی [illegible] در خانها پنهان بود و ناگاه ایشان را بیرون آورده بیعت

[illegible]

می‌رسانند و بعضی را بقتل می‌رسانید و تا مدت سه ماه چیزی غوغای خلافت بجان نخورده
در میانه ایشان تا آخر بطلب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و عصمه حضرت سیدة النساء
علیها واقع شد و لگد بر در زدن عمر خطاب و ایذا و آزار سیدة النساء بهر کس ظاهر است
و مخالفه سعد عباده با ده هزار کس از بنی خزرج با ایشان و قتل سعد بحکم [illegible] نسبت
و مالک بن نویره با ده هزار کس از قبیله خود با ایشان بیعت نکرد تا آنکه خالد بن ولید
را فرستادند و آن مومن را در میانه نماز با ده هزار مومن بقتل رسانیدند
و اموال ایشان را غارت نمودند و زنان و فرزندان ایشان را باسیری دادند
ای ابراهیم پس چگونه اجماع خواطر امت شده باشد از خدای بترسید و بازگردید
از این اعتقاد فاسد خود و با خدا و رسول این دلیری مکنید ای ابراهیم اگر اجماع
اعتبار بودی در خلافت ابی بکر اجماع منعقد شده باشد پس چرا یزید باغی
بنی امیه که مفسدان دین اند امام نباشد چرا که اهل [illegible] که با ایشان بیعت
و متابعت ایشان نمودند قصد برابر آنان بودند که با ابی بکر و عمر بیعت نمودند
پس با این تقدیر معاویه باغی بنی امیه امام باشند و بحکم ایشان شود در کفران
کسی که امام بر آنان باشد که سر فرزند رسول خدای بریده باشند و اهل بیت
او برهنه نشانند و باسیری برده باشند و مدت مدید سب اهل بیت

در ولی

رسول کرده باشند ای ابراهیم مداکه اجماع منعقد شد در میان اهل اسلام بر قتل
عثمان که از خواص و عوام امت از جمیع شهرهای اسلام کتابها نوشتند و مردم را بتحریص
و ترغیب نمودند بقتل وی و از شهر مصر قریب هزار کس از ظلم او بشکایت آمده
بودند [illegible] بجمله اتفاق نمودند و او را بقتل رسانیدند با قبح وجوه و مدت
چند روز ریسمان بر پای او بسته در کوچها می‌کشیدند و گروه گروه
از مسلمانان می‌رسیدند و لگد بر سر و روی او می‌زدند از ظلم وی شکایت
میکردند ای ابراهیم آنکسی که بحکم الهی خلیفه بود و منصوص الهی و حضرت رسالت پناهی
در حق او بشمار او را خلیفه اقدم و خلیفه الرسول نمیگویند و باز خود [illegible]
اعتقاد خود می‌نویسید که خدا و رسول تعیین خلیفه نکرده اند و خلیفه کردن عمر
خطاب ابی بکر را از علم سمّا و از کمال بی شرمی ابابکر را خلیفه اقدم و خلیفه الرسول
می‌نویسید و می‌گویید که بس بایستی که او را خلیفه عمر میگفتند و می‌نوشتند ای
ابراهیم با آنکه عمر بن خطاب و خالد بن ولید و جمعی از منافقان بنی امیه
را با علی ابن ابیطالب علیه السلام عداوة فطری باشد و اینهمه فسادکرده باشند و
چندین هزار مومن را بظلم و تعدی بقتل رسانیده باشند و چندین هزار کس را
از طریق حق دور افکنده و بباطل فرستاده ای ابراهیم هیچ امتی در دین خود

این فساد کردند و با اهل بیت پیغمبر خود این ظلم روا داشتند آیا سزاوار بود که بر آن متفق شوند
خود گاهی سعد عباده را خلیفه و والی و امیر معزول کنند و ابوبکر را نصب کنند و گاهی عثمان را
خلیفه سازند و با یقین رسانند و آنچه موافق اغراض ایشان باشد کنند و بی‌ابهام بدانکه این
دو گروه در مذهب ضدیت و مخالفت و مجادله و محاربت و عداوت ایشان نسبت
بیکدیگر به جمیع امت ثابت است طایفه اول علی بن ابی طالب علیه السلام و امام حسن و امام حسین
علیهم السلام و حضرت سیدة النساء و سلمان فارسی و عباس و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و ابو
ذر غفاری و مقداد اسود و عمار یاسر و عثمان مظعون و محمد بن ابی بکر و حذیفه الیمانی
و ابی بن کعب و خالد بن سعید العاص و جابر بن عبدالله الانصاری و ابو ایوب و ابو
و جابر الانصاری و قیس بن سعد انصاری و ابو لبابه و ابو الهیثم تیهان و میثم تمار ۱۳۱
و مالک اشتر النخعی و فضل بن عباس و ابو الدرداء و ابو سعید خدری و سلمان
بن صوحان و سهل بن حنیف و عدی بن حاتم طایی و امثال اینها اند که از اول اسلام تا
آخر عمر رسول الله صلی الله علیه و آله در خدمت و ملازمت آنحضرت بوده‌اند و در خلوات
و غیر خلوات با او بسر می‌بردند و بر طریق رسول الله صلی الله علیه و آله و عبادات آنحضرت
و اقوال و افعال و اعمال او بیشتر از دیگران اطلاع داشتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله
در حق هر یک از ایشان احادیث فرموده و بعضی را اهل بیت خود خوانده و بعضی را
کفیه

کفته اوست و میانه دو چشم منند و در باب هر یک ایشان منقبتها فرموده و ایشانرا اهل
بیت و بنده خدای برطهارت و عصمت ایشان گواهی داده و همچنین خدای تعالی محبت ایشانرا
بر مردمان فرض کرده که قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَیٰ و حکم
کرده که قول ایشان صادق و کلام ایشان نص قاطع است الی آنچه گفته اند از طریق رسول الله
و عبادت انحصار از و بعض از نواهی و اخبار و احکام بقول ایشان عمل نمودن لیس را
و اعتبار ایشان نزد خدای و رسول وی بیشتر است یا آنکه تصدیق نمودن و اعتبار کردن
قول ابابکر و عمر و عثمان و عائشه و حفصه و انس بن مالک و سعد و سعید و ابو عبیده و عمرو عاص
و ابو هریره و براء بن عازب و خالد بن ولید و سالم مولای ابی حذیفه و سعد بن ابی
وقاص و طلحه و عبدالله و عبدالله بن عامر بن کریز و معاویه و یزید و عمر سعد و
عبیدالله زیاد و مروان بن حکم و باقی بنی امیه که امامان سنیان اند بیرون به آنکه طایفه
اولی است یا آنکه گروهی که در اول ذکر کرده شد و اعتماد بر قول آن طایفه بهتر است
یا آنانکه اسامی ایشان در اول ذکر کردیم الی آخر و همچنین مخالفت این دو طایفه بر جمیع
امت ظاهر است و از روز وفات رسول صلی الله علیه و آله الی یومنا هذا این دو طایفه
قصد قتل و قمع یکدیگر کرده اند و در اعمال و افعال و عبادات و اعتقادات مخالفت
این دو طایفه ثابت است این حال بگو یکی از این دو طایفه کدام بر حق اند و کدام

بر بطلان ابراهیم خالد متحیر و پریشان شد طاقت سکوت نداشت و زود جواب داد روی [illegible] گفت
و گفت ای ابراهیم چرا جواب نمیگوئی ظاهر است که تو تا امروز بر دین رسول الله بوده امروز
تو خود را اعلم و افضل علمای اسلام میدانی و کمتر را الزام توانی کرد چندین از علما
که با تو مشغول‌اند در همه چیز ابراهیم مضطر مانده بود چرا که اگر میگفت که طریق اهل بیت
رسول الله صلی الله علیه و آله و معصومان خاندان او صحابه کبار راست [illegible] ثابت میشد
و مخالفت قرآن و حدیث می بایست کردن و بیم آن بود که خلایق بر او در مجلس
هارون بریزند و هلاک کنند و اگر میگفت که طریق ابابکر و اتباع ایشان راست تضییع
اعتقاد و ابطال مذهب خود میکرد و بیم کشته شدن نبود و هارون چون ابراهیم
را بدان حال دید و متابعت کرد روی به حسنیه کرد و گفت ای حسنیه این علم از کجا
حاصل کردی گفت حاصل کردم به توفیق خدای تعالی و سعی و جهد نفس خود هارون گفت
ای حسنیه استاد تو که بود و علوم را [illegible] حسنیه گفت بر خلیفه زمان پوشیده نماند که چون
من به سن [illegible] سالگی رسیدم خواجه من مرا بحرم محترم حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام فرستاد که در خدمت ملازمان بندگان آن حضرت علیه السلام باشم و ضوابط
طهارت و قواعد عبادت بیاموزم چون مدتی در آن حرم محترم خدمتکاری
قیام نموده در طریق طهارت و تقوی و نماز و روزه اطلاع یافتم و در آن
مدت

مواظبت می‌نمودم تا آنکه مدت هفت سال از عمر من گذشت که در حضرت امام علیه السلام
بحرم محترم در آمده آب برای وضو طلب نمود اتفاقاً کسی که آب برای وضو آنحضرت مخصوص
بود حاضر نبود من دلیری نموده و فی الحال دویدم و آن ظرف آب را برداشته بخدمت
آنحضرت بردم چون چشم مبارک آنحضرت بر روی من افتاد از من سوال کرد که تو چه کسی گفتم
من ملازم خادم و مدنی بنده که در حرم محترم طریقه خدمتکاری بتقدیم می‌رسانم از من
سوال کرد که شما میگذاری گفتم بلی مولای من گفت طریق وضو و طهارت میدانی گفتم
بلی و از هرچه سوال کرد جواب موافق بعرض رسانیدم آنحضرت گفت تمام رسید
داد و تعجب نماید و کیفیت حال مرا از ملازمان عتبه علیه تحقیق نمود و کیفیت را بعرض رسانیدند
در ساعت کس فرستاده و خواهر مرا آنجا حاضر ساخت طلبید گفت که این پسر را بما عاقله
و زیرک او را من بفروش خواهم گفت ای مولای من اقدس هزار جان فدای تو باد
گیر در ملازمت شما باشد و من نیز یکی از بندگان کمترین و چاکران کهنه توام از آن
روز باز خدمت خاص آنحضرت بمن مقرر شد و چون از نزد بنده در من ظاهر بود
بوسیله آنحضرت ظاهر تعلیم نمودی و گاهی که نسبت با آنحضرت دلیری می‌توانستم نمود بخدمت
اولاد و اصحاب که هر یک ایشان فصاحت و بلاغت را شاهی و آسمان علوم
و فضایل را ماهی بودند مطالعه علوم می‌نمودم چندانکه برکت توجه آنحضرت

رسانید و مهلتی که تو با خدای تعالی مناجات کنی موسی علیه السلام بنابر التماس قوم و تکلف
ایشان مسئلت نمود که حضرت پروردگار کلام خود را بسمع جماعه رسانید حضرت
واهب العطیات اجابت فرمود و چون موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد ایشان
گفت که هل سمعتم کلام الله ربکم یعنی شنیدید کلام پروردگار
خود را ایشان گفتند شنیدیم کلامی را اما نمیدانیم که کلام الله تعالی بود یا کلام شیطان
ما باور نداریم و قبول نکنیم تا آنکه ببینیم الله تعالی را آشکارا چنانکه خدای تعالی در کلام
مجید میفرماید قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ یعنی گفتند قوم موسی علیه السلام که ایمان نیاریم تو را تا ببینیم
خدا را آشکارا پس صاعقه گرفت ایشان را و بسوخت بظلمی که کردند یعنی طلب
رویت نمودند پس موسی علیه السلام گفت چنانکه قرآن مجید از او حکایت کرده أَتُهْلِكُنَا
بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ یعنی خداوندا ما را هلاک میکنی بآنچه سفیهان ما کردند
یعنی طلب دیدار لیس الا انهم اگر قوم موسی در طلب رویت مصیب بودندی رویت
ممکن بودی حق تعالی ایشان را بصاعقه هلاک نکردی و اگر موسی در طلب رویت
با ایشان شریک بودی اعتقاد بر رویت داشتی با زعم خود طلب رویت کرده
بودی پس ما ببینیم که موسی نیز بصاعقه هلاک شدی با ما ایشم گفت ای حنیفه

بعد از آنکه موسی علیه السلام طلب دیدن خواست قوم خود کرد و بعد از سوختن هلاک کشتند
قوم خود چرا گفت که تبت الیک حسنه گفت ای ابراهیم موسی سوال بفرمان دستوری کرده
اولی آن بود که دستوری خواستی و بعد از آن سوال کردی و آن عدم دستوری نه کبیره است
و نه صغیره است اینجا که رفعت و منزلت رسل است جهه ترک ادب استغفار کند چرا که ایشان
رسولان و برگزیدگان و معصوم‌اند ای ابراهیم میان من و تو بحث رؤیة بود و آن مستند
بود مر بر عدم رؤیه و نه تبت الیک در بحث رؤیه دلیل است و شاهد مدعای من است برای
ای ابراهیم بدانکه خدای تعالی با موسی علیه السلام گفت که لن ترانی یعنی هرگز نبینی مرا در دنیا
و نه در عقبی چرا که لن از برای نفی ابدیست گاهی که موسی علیه السلام با وجود تقرب نبوة
و اولوا العزمی مکالمه نتوانست دیدن پس غیر نبی و کلیم چگونه تواند دید ای ابراهیم
بدانکه صحت رؤیه مشروط است اول آنکه سلامتی حاسه بصر دوم صحت رؤیه سیوم
عدم حجاب و امروز همه این شرط حاصلست اگر دیدنی بودی بایستی که در دنیا
مرئی شدی و چون مرئی نمیشود دلیلست که رؤیه او محالست دیگر اگر رؤیه او
جایز بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض و محالست که او جسم و جوهر و عرض باشد
جهه آنکه این اشیا حادث اند و او قدیمست ای ابراهیم بدانکه لابد است
هر چیزی که مرئی شود او را بکیفیتی توان دید و ذات اللطیف مجرد باشد

و نیز هر چه او را ببیند باید که در برابر بیننده باشد و هر چه جسم باشد در مکان باشد و
جهت و واجب الوجود در مکان و جهت نیست پس دیدن وی محال بود و از اینجا گفت
حق سبحانه کو نبی را به کلام مجید وجوه یومئذ ناضرة الی ربها گفته
بدان که این آیه از مؤولات است الی ربها ناظرة یعنی الی نعمة ربها ناظرة
یعنی بسوی نعمت و رحمت خدای نگرنده باشند بدانکه مضاف اینجا محذوف است و
این در قرآن بسیار است بدانکه نظر کردن دیدن حقیقة باشد بجهة حق تعالی
روا نیست زیرا که جسم و تعالی نیست و دیگر آنکه هر کجا نظر باشد رویت که دیدن است
لازم نباشد چنانکه عرب گوید نظرت الی الهلال و لم اره یعنی بماه نگاه کردم
ندیدم او را و اگر نظر بمعنی رویت بودی سخن متناقض بودی ابراهیم گفت ای
حکومتی در معنی این آیه فمن کان یرجوا لقاء ربه حسن گفت بدانکه لقا
دیدنی بود در مقابله و نزدیک شما که خصم دیدن در مقابله بر خدای تعالی
روا نیست دیگر آنکه اگر لقا بمعنی دیدار بودی خدای تعالی لقای منافقان را اثبات
کرده است فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه یعنی نفاق در
دلهای ایشان خواهد بود تا روزی که ایشان بخدای رسند و باتفاق جمیع مذاهب
منافقان را دیدار خدای تعالی نخواهد بود و لیکن باید دید که هر کجا در قرآن ذکر لقاست

مراد از آن دیدار نیست اگر نسبت بمؤمنان است ثواب خلد و رحمت ویست و اگر

در حق کافران و منافقان است مراد از آن خشم خدا و عذاب ویست چنانکه میفرماید که

وَاِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ و در آیت لقا بمعنی حضرت

فَاُولٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ و اینجا از لقای آخرة عرض ثواب آخرت است

دیگر ابراهیم [illegible] اگر رویت در دنیا ممکن نبودی در آخرة ممکن بودی چنانکه در

جواب موسی علیه السلام و قوم گفت که لَنْ تَرَانِي فی الدنیا یعنی مرا نبینی در دنیا و لکن

در آخرة ببینی مدعا آنکه این نفی مطلق است یعنی مرا هرگز نه بینی و نتوانی دیدن چون

حسنیه سخن بدینجا رسانید [illegible] او را منقطع کرده گفت ای حسنیه مولای تو

جعفر بن محمد علیهما السلام بچه دلیل مردمانرا از متعه منع و ترغیب کرده بمتعه کردن

و امر نموده [illegible] حسنیه گفت بنابر نص جلی کلام ملک علام که میفرماید فَمَا

اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً یعنی اگر متعه

کنید شما با آن چیز از زنان بدهید مهرهای ایشانرا [illegible] زنان و اصح ما ثابت که

جمیع مفسران و فقها متفق اند که مراد نکاح متعه است ابراهیم گفت که این آیه

منسوخ است و در میان اهل سنت و جماعت خلافست بعضی گویند که در ابتدای

اسلام مدتی حلال بود و بعد از آن حرام شد و بعضی گفته اند که در فتح مکه حرام

[illegible]

سند چنین گفت ابی ابراهیم را آنکه اینجا مسکوتی از کمال تعصب است چه علما شما در بن
باب اخبار مختلف و مضطرب . و آنکه گرده اند متفاوت اللفظ والمعنی که بعض
بعض نقیض اند ابی ابراهیم که در قرآن هر آیتی که منسوخ شده ناسخی دارد اگر
کسی سخن اسلم آنکه آیتی که ناسخ آیه متعه است کدامست چه گوید ابراهیم عاجز شد
گفت که منع عمر را نسبت داد این آیه منسوخ شود چه رسول علیه السلام
از آن منع کرده بود یا عمر منع کرده چنانکه گفت ابی ابراهیم دلیل روشن و
برهان مبین بر حلیت متعه و عدم نسخ او منع عمر است چرا که منسوخ من عند الله
یا من عند الرسول منسوخ می بود و حرام البته روز که عمر از آن منع می کرد
متمسک بآن آیه یا بآن حدیث می شد و از اسناد مباحثه [illegible] گفت که اجتهاد
در تحریم متعه چنین فرموده یا رسول الله صلی الله علیه السلام بدین حدیث
منع نموده یعنی که مُتعتان کانتا محللتین علی عهد رسول الله
انا لاحرمهما واعاقب علیهما متعة الحج ومتعة النساء
یعنی دو متعه که در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله حلال بود من حرام کردم
از او بر آن عقوبت می کنم یکی متعه حج دوم متعه نساء یعنی عمر بدین عبارات
شاهد است بر آنکه متعه از جانب خدا و رسول صلی الله علیه وآله ممنوع نبود

که ما مردم رسیم نکردن آن چرا که از جانب خدا و رسول مأمور بودیم بکردن و منع کردن

حکمی واقع نشده و هیچ کس نقل نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم است و اخبار احادیث در طرق

اهل البیت علیهم السلام واقع شده لیکن یک آیت از جمله آنست که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

فرموده لَوْلَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيٌّ و شقی نیز خوانده اند

اما بر اهل سنت از احادیث و اخبار در طرق سنیان و آنست در صحاح حدیث شما نقل

کرده اند بیان کنیم روایت کنند از عمران بن حصین که گفت اُنْزِلَتْ آيَةُ الْمُتْعَةِ

فِي كِتَابِ اللهِ وَفَعَلْنَاهَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ

يَنْزِلْ قُرْآنٌ يُحَرِّمُهَا وَلَمْ يَنْهَ النَّبِيُّ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ یعنی آیه متعه نازل شد

در کتاب خدای و ما کردیم با نبی این کار را و هیچ چیز از قرآن نازل نشد در تحریم آن

و پیغمبر ما صلی الله علیه وآله منع نکرد از آن تا آنگاه که رحلت نمود و همچنین روایت

عبد الله بن مسعود و بدین عبارت که قَالَ كُنَّا نَغْزُو مَعَ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ فَقُلْنَا أَلَا نَسْتَخْصِي فَنَهَانَا عَنْ

ذَلِكَ وَرَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ إِلَى أَجَلٍ ثُمَّ

قَرَأَ عَبْدُ اللهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا

أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ یعنی عبد الله بن مسعود روایت کرد که غزا میکردیم ما با

رسول الله

يَنْزِلْ

رسول الله صلی الله علیه وآله زنان ما بود ندیا لیکن عمر رسول الله آیا عاقد کنیم
زنان خود را رسول صلی الله علیه وآله نهی و منع فرمود ما را از خاطر زنان خود پس
رخصت داد ما را عقد نکاح متعه کنند زنان را ... تا وقت معین پس عبد الله مسعود
این آیه خواند که ای مردمانی که ایمان آورده اید حرام مکردانید طیبات آنکه برشما
حلال کرد است انده و ... روایت است از ابن عمر در روایت که سئل
عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ عُمَرَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ
قَالَ هِيَ حَلَالٌ فَقَالَ اِنَّ اَبَاكَ قَدْ نَهَىٰ عَنْهَا فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ
اَرَاَيْتَ اِنْ كَانَ اَبِيْ قَدْ نَهَىٰ عَنْهَا وَصَنَعَهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ اَنَتْرُكُ
السُّنَّةَ وَنَتَّبِعُ قَوْلَ اَبِيْ مضمون آنکه شخصی از اهل شام پرسید از

(68)

عبد الله بن عمر از متعه زنان که حلال است یا حرام عبد الله عمر گفت که حلال است
آن شخص گفت که پدر تو نهی کرد و منع نمود از آن عبد الله عمر گفت که اگر پدر
من منع کرده است خدا و رسول امر کرده اند و آن را ترک کنیم و
متابعت پدر کنیم ... اصل در جمیع اشیا اباحت است تا وارد شود
... و منع ... بدلیل و هر جا که دلیل ... منع ... اگر مانع
... نیست ... که مستند منع او

یا دلیل باشد یا اجتهاد اگر دلیلست مسلم اما این خود ظاهر است که هیچ دلیلی نقلیت
نه سمعی و نه عقلی که مثبت منع او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد لا نسلم از برای
آنکه اجتهادی که در مقابل نص الهی و حضرت رسول الهی بود باطلست و دلیل قول
امیر المومنین علی علیه السلام و فتوی و قول او در دین حجت است از جهت عصمت او و در
اجماع اهل البیت و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر و جابر بن عبد الله
و دیگر دلیل بر صحت حلیت آن دیگر بیان که ابی ابراهیم کرد و آنچه گفته ابی شیخ
از فقها و تابعین است از صفوان بن معلی از پدر خود که او گفت که سبب آن بود
که عمر از متعه زنان منع کرد و نهی نمود که عمر بن حریث زنی را متعه کرد از دو نفر
که در حالی که متعه کرده بود که حامله بود و در حضور که بود و گفت ما دیدیم و ما را دادند
عمر گفت که الهی عنها اخشی ان یکون ذلک دغالا ای فسادا
یعنی من از متعه کردن منع میکنم که می ترسم که آن فساد باشد همین سخن که مذکور
شد مستند منع خود ساخت و در همان روز منع نمود و روایتی دیگر است
که عمر خطاب بخانه خواهر خود رفت دید که غسل میکند گفت تو شوهری نداری
و ایام حیض نیست غسل چرا میکنی گفت متعه شده ام با من عمر اعراض
نموده امر کرد که دیگر بکار متعه نشود باشد ای ابراهیم محمد آنکه کسی ترسد که در
عذری

عقد را با عقود شرعیه و احکام ملیه در حال فساد می شود جایز باشد تحریم آن عقود

نهی نمودن از آن و جایز باشد تحریم و ابطال جمیع عقود شرعیه از برای آنکه ممکن است

در جمیع امور شرعیه و احکام ملیه در حال فساد شود و اهل ابراهیم اگر کسی بر حسب قول

خدا و رسول مخالف عمر نمود او را مبدعت داند [illegible] او را رافضی خوانند و تکفیر

وی کنند و تعلیل می سازند زهی عناد و تعصب و گمراهی که [illegible] که در نقل

صحیح واقع شده که روزی عبدالله عباس که نابینا بود چون به مسجد حرام

رسید ملازمان وی گفتند که عبدالله زبیر با جمعی کثیر از اصحاب در مسجد حاضر است

و در آن وقت عبدالله زبیر دعوی خلافت کردی در مکه و عبدالله عباس

در آخر عمر مکفوف شده بود در ساعت فرود آمد و متوجه مسجد شد چون عبدالله

زبیر را چشم بر او افتاد در مقام تعرض شد و گفت جاء نا اعمی الله قلبه

یحل المتعة وهی الزنا المحض یعنی آمد کوری که کور کرده است خدای دل او را

حلال میداند متعه را حال آنکه زنا محض است عبدالله عباس رضی الله عنه چون

حکایت او را بشنید متوجه تفهیم وی کرد و گفت ان الله سلب

ابصارنا و ابصارکم و سلب بصائرکم یعنی خدای تعالی چشم [illegible]

[illegible] الله لقد انزلت المتعة فی کتاب الله

انزلت المتعة فی کتاب الله و عمل [illegible] 9

والله لقد

وعملها على عهد رسول الله ولم ينه عنها ولم يأت بعده بما

تحريمها والدليل على ذلك قول عمر متعتان كانتا على عهد

رسول الله محللتين أنا أحرمهما وأعاقب عليهما فقبلنا شهادته

ولم نقبل تحريمه يا عبد الله وأنك من متعة فاسئل أمك

چون بود که عوسجه مضمون کلام عبد الله عباس آنست که حکمی نازل

شده در کتاب خدای وعمل کرده شده بود در زمان رسول الله وخلاف آن

منع نکرده و بعد از محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسولی دیگر نیامد که حرام کند متعه را ودلیل

بر این قول عمر است که گفت دو متعه که در زمان رسول صلی الله علیه وآله حلال

بود من حرام میکنیم بر شما وعقاب خواهم کرد بر آن پس ما گواهی عمر

را قبول کردیم فاما تحریم او را قبول نمیکنیم وای عبد الله زبیر بدان بتحقیق

که تو از متعه حاصل شدی بپرس از مادر خود کیفیت دو برد عوسجه

عبد الله زبیر چون از عبد الله عباس این شنید بغایت متغیر شد ومنفعل گشت

و چون ایام حکومت او بود از مسند این مجلس برخواسته متوجه حرم خود

شد و شمشیر برکشید و از روی غضب بر سر مادر خود آمد و از مادر پرسید

که خبر کن مرا از [illegible] بود در عوسجه [illegible]

فی اعان گفت که ان اباک کان مع رسول الله وقد اهدی له

رجل فقال له عن صحبه مردف فاعطاه فتمتعن بها فعلقت

بک وانک من متعة یعنی پدر تو در یار رسول الله بود و مردی عوسجه

نام دو برده سیاه جهت رسول صلی الله علیه وآله آورد و آن هر دو را به پدرت

بخشید و پدرت این دو برده سیاه را متعه کرد و من تو آبستن شدم و تو از متعه

چون حنیفه سخن بدینجا رسانید هارون الرشید خوش آمد چرا که عبدالله عباس جد وی

بود و مالک برعکس قائل بود و گفت ما تا غایت مانع او از مرتو دیم رخصت در دو کار

نکاح متعه بود از آن تا آخر زمان هارون متعه شایع شد و تا مدت منع آن نکردند

و در زمان مامون الرشید نیز معمول بود تا آنکه معتصم او را منع کرد و لیکن حنیفه

(70)

گفت ای ابراهیم سخن دراز کشید و خلیفه زمان و سلاطین و ارکان دولت را

ازین مباحثه و مجادله ملالت شد مگر سوال از تو میکنیم و خاتمه بحث بر سول

خواهد بود راست بگوی که این حدیث نزد شما ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

در حق سیدة النساء فرموده که فاطمة بضعة منی من آذاها فقد

آذانی ومن آذانی فقد آذی الله یعنی فاطمه علیها السلام گوشت پاره ایست

هر که برنجاند او را مرا رنجانده باشد و هر که مرا رنجاند خدا را رنجانده باشد

ابراهیم گفت که این حدیث صحیح است و جمع امت بر صحت این حدیث متفق‌اند و هیچ کس
انکار این نتواند کرد حسنه گفت بدان خدای که عالم جمیع اشیا است که راست بگوی
ابی بکر و عمر فدک را از حضرت سیدة النسا سلام الله علیها باز گرفتند یا نه ابراهیم گفت
بلی فدک را از وی گرفتند بحکم حدیث رسول صلی الله علیه و آله که ابی بکر نقل است
نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما خلفناه فهو صدقة یعنی ما گروه
انبیائیم ما را میراث نباشد و هرچه از ما بماند صدقه است حسنه گفت ای ابراهیم
بدانکه ابو سعید خدری که از اصحاب حدیث شماست روایت میکند که چون آیه
وآت ذا القربی حقه نازل شد رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه
را نزد خود خواند و گفت خدای مرا امر کرده که تو در زیر فلک جز [illegible]
فدک ملکی ندارد و آنحضرت آن روز فدک را بسیدة النسا بخشید و لوی تسلیم
کرد و سه سال در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله عامل حضرت فاطمه در
آنجا بود و حاصل فدک بدان حضرت سیدة النسا میرسانید و بعضی گویند تحصیل
و بعد از رسول صلی الله علیه و آله ابی بکر فدک را ~~بحضرت سیدة النسا بخشید و حضرت~~
از آنحضرت باز ستد چون آنحضرت دعوی کرد که فدک حق منست ابوبکر گواه
طلبید امیرالمومنین علی و امام حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام و ام ایمن
دو

و قنبر گواهی داد که پیغمبر صلی الله علیه وآله فدک را بحضرت سیدة النساء بخشیده و حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام حسب الالتماس حضرت فاطمه رفت و گواهی داد گفتند
هذا بعلها یجرّ الی نفسه فلا نحکم بشهادته یعنی این شوهر است جرّ
منفعت از برای خود میکند حال آنکه احادیث نزد شما و ایشان بر ما ثابت است
که پیغمبر فرموده که علی مع الحق والحق مع علی با وجود این گواهی نشنیدند
که جر نفع برای خود میکند حال آنکه جر نفع آن زندیق برای خود کرد که حدیث
نحن معاشر الانبیاء را وضع کرد و مثل این ظلم صریح با اهل بیت رسول
خود کرد و گواهی ام ایمن نشنیدند که حکم نمیکنیم بگواهی زنی واحد از رسول
مانده بود از بساطین و اراضین تصرف کردند و فدک را انتزاع نمودند
و گفتند که فدک ملک رسول الله بوده و در تصرف فاطمه بر سبیل طعمه بود
ای ابراهیم تقدیر یکی بر سبیل طعمه بوده باشد چنانکه ایشان گفتند کسی دعوی
اسلام کند چه گونه جایز بود که چیزی که رسول صلی الله علیه وآله در حال حیات
خود بر سبیل طعمه بجگر گوشه خود داده باشد بعد از وفات آنحضرت از وی باز
گیرند و احادیث که ابی بکر نقل کرده که مال پیغمبر را میراث نباشد هیچکس
دیگر از صحابه از رسول صلی الله علیه وآله آن حدیث نشنیده و روایت نکرده

الا ابی بکر و مستورات بنیه در رسول صلی الله علیه و آله با جملۀ عرب و با هیچ یک از صحابه و اهل
البیت نگفته بود که ورثه و اهل بیت من از من میراث نبرند ای ابراهیم آیا ابی بکر
کاذب نبود چون اهل البیت علیهم السلام و جمیع صحابه بر این اطلاع داشتند و پیغمبر
صلی الله علیه و آله با ایشان اظهار فرمود که هر چه از من ماند صدقه است تا اهل البیت
او بعد از وی طلب چیزی که برایشان حرام بود نکنند چنین میان حلال و حرام تمیز کردی
جهت آنکه اتفاق امت است که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از سخن ابی بکر لازم می آید
که اهل البیت طلب حرام کرده و دیگر از سخن ابی بکر لازم می آید که رسول صلی الله علیه و آله
کما ینبغی ادای رسالت نکرده باشد و آیه الیوم اکملت لکم دینکم غیر واقع
باشد چرا که رسول الله مبعوث بود بر عالمیان عموما و بر اهل بیت و اقارب
و عشایر خود خصوصا بمقتضای آیه و انذر عشیرتک الاقربین مامور بود که
عشایر و اقارب خود را انذار نماید پس اگر سخن ابابکر راست بود العیاذ بالله
رسول الله تقصیر کرده باشد در ادای رسالت و ظلم کرده باشد بر اهل البیت
خود که ایشان را اعلام نکرده بود که شرعا جایز نیست که شما از من میراث ببرید
و آنچه از من ماند صدقه است و بر شما حرام است ای ابراهیم چرا جواب
نمیگوئی [illegible] که شما [illegible]

برای تصحیح کلام الٰهی از تقصیر و ظلم بر پیغمبر خود که اشرف کائنات است لازم دارید

ابراهیم اگر گوئی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با عترت و اهل البیت خود گفته بود که میراث

نمی‌باشد و هر چه از ما بماند صدقه است در شما حرامست و ایشان سخن پیغمبر نشنیدند

و قبول نکردند این دلیل عصیان بلکه دلیل کفر ایشان است حال آنکه خدای تعالی بر عصمت

ایشان گواهی داده إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و باتفاق عالمیان از مخالف و موافق ایشان از اهل البیت

اهل بهشت اند بفرمان خدا و رسول قسمت کننده بهشت و دوزخ اند و ساقی حوض

کوثر بقول شما و بزعم شما از احادیث که روایت میکنید پس چون شما را هیچ

جواب شافی نیست پس ثابت شد که ابوبکر حدیث دروغ وضع کرده و کذب

علی الله و علی رسول الله باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین ظلم او

نسبت بحضرت سیدة النساء صلوة الله علیها و تکذیب شهادت امیر المومنین و امام

حسن و حسین علیهم السلام کفر است و بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که مثل این

افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و اهل البیت او کفر محض است و ظلم قبیحست ابراهیم

و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که حاضر بودند هیچ یکی را مجال جواب و نطق نبود

هارون نیز از افعال قبیحه جد و شرمنده بود و در حضور دیگر مرتبه گفت

ای ابراهیم در حالتی که حضرت فاطمه علیها السلام دعوی فدک نمود گفت که پیغمبر صلی الله
علیه وآله در حال حیات فدک را بمن داده و تملیک نموده ابابکر گواهی طلبید آیا از شرع
هم عمل کرد یا خلاف شرع نمود ابراهیم از ترس آنکه مبادا سخنی گوید که زیادتی الزام و
فضیحت او شود از آنچه شده بود هیچ نگفت حسنیه گفت ای ابراهیم حضرت سیدة النساء
صاحب ید بود و ابابکر مدعی بر سخن معاشر الانبیاء و بموجب حکم صاحب شریعت که
البینة علی المدعی والیمین علی من انکر لیکن آنکه او را حضرت فاطمه که صاحب
ید بود گواه طلبید ایا از روی جهل بود یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق خدا که جواب من
بگوی یا از کرسی زرین بزیر آی ماجرا اما مفتن کرد ابراهیم و شافعی و ابو یوسف
بمرگ خود راضی شده بودند و جمیع خلایق بر ایشان میخندیدند و از ترس هارون
هیچ نمی توانستند گفت روایت کنند که هارون را ابن عمی بود بحسن سیرت
و لطافت صورت آراسته و بغایت صاحب کمال بود و نام وی جعفر بن
عیسی و در محبت اهل البیت شهرة تمام داشت و هرگز تقیه نکردی و در بار او
ظاهر بود که او بر طریق اهل البیت است از آنجهة که هارون وی را بدو محبت تمام
بود هر چه خواستی کردی و کسی را یارای آن نبود که با وی متعرض شود
گویند وی نیز دیگ حسنیه نشسته بود و در هر مسئله که حسنیه الزام ابراهیم کردی

[illegible]

دستی بیک کف درم بادبیا بر سر حسنه نثار کردی و تحسین بسیار نمودی و برابر آن خالد
و دیگران نیز چنین میدیدند و با ایشان تسخر کردندی و هیچ ملتفت نبودندی و منع ولیدی
دست بر قبضه تیغ زده و در حفظ حسنیه کوشیدی که مبادا کسی بمقام ایذا او آید
او شود و به حفظ حسنیه ولد ارسال دادی و تحریص نمودی در بحث کردن آنکه
حسنیه و سی بهار دون صبر کرد و گفت بدانید که در آن روز حضرت
امیرالمومنین علی علیه السلام در باب فدک گواهی داد و ابابکر امتناع نمود امیرالمومنین
علی علیه السلام فرمود که ای ابابکر اگر در دست کسی چیزی باشد و یکی از ایشان دعوی کند بر
دیگری که فلان ملک محمد و سعید که در تصرف اوست ملک منست و او بغیر حق
متصرفست و غاصب بمجرد دعوی قبل از آنکه مدعی علیه نزد تو ثابت شود
معلوم کنی که غاصبست از وی میستانی و بمدعی تسلیم میکنی ابابکر گفت نه امیرالمومنین
علی علیه السلام پرسید که گواه از مدعی طلب میکنی یا از مدعی علیه ابوبکر گفت گواه از
مدعی طلب میکنم [illegible] صلی الله علیه و آله فرموده البینة علی المدعی والیمین علی من
انکر امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود که پس چرا با فرزند و نور دیده و پاره تن رسول
صلی الله علیه و آله بخلاف قول خدا و رسول عمل کردی ابوبکر گفت چگونه یا اباالحسن امیر
فرمود چنانکه فاطمه علیها السلام مدعی علیها و ذات بیست و متصرف فدک

و آنکس که دعوی نحن معاشر الانبیا کند بر وست که اقامه بینه نماید بر طبق مدعای خود
بقدری که بعمر و رجال حیات خود فدک را بسیدة النساء داده باشد بحکم اسلام باید که
در دست ورثه رسول صلی الله علیه وآله بوده باشد تا زمانی که مدعی حدیث اقامه
بینه عادل نماید بر طبق مدعای خود باید که گواه کسی باشد که صدقه بر وی حرام شده
شرعا از شده ها صدقه نبرد و آن گروه بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرامست
و بسوی بنی هاشم جمیع مسلمانان در صدقه شریک اند و از آن جهت از ایشان جمیع ابنای که
در صدقه شریک باشند گواهی ایشان را در باب فدک تر آن شنید الا گروه بنی هاشم
پس آنکه مدعی فدک باشد اگر گواه حاضر باشد [illegible] ما فی الباب سوکند بی توجه
فاطمه شود به معتقد کسی که اعتقاد به عصمت اهل البیت رسول نداشته باشد ابابکر
فاطمه معصومست بحکم آیه چه تواند بود که معصوم مرتکب کبیره شود و دعوی باطل
نماید ابابکر شهر سنده شده سر در زیر افکند چنانچه تو ای ابراهیم سر در زیر افکنی
نه جوابی که موافق بود توانی گفت و نه بگمراهی و ضلالت خود معترف توانی شد
و دیگر بدان ای ابراهیم که سخن ابوبکر باطلست و حدیث نحن معاشر الانبیا نیز
موضوع از آنجهت که مخالف نص کلامست که یوصیکم الله فی اولادکم
للذکر مثل حظ الانثیین و اول کسی که ابن خطاب مخاطب رسول است

و این علم غیبست و دیگر در قرآن بسیار هست از اخبار که انبیا را میراث بوده است

چنانچه فرموده که وَوَرِثَ سُلَیمَانُ دَاوُدَ هم چنین در قرآنست که زکریا

دعا کرد از خدا تعالی فرزندی طلبید که از وی و از آل یعقوب میراث بردی

صریحست که فَهَبْ لِی مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ

وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا پس بموجب نص قرآن معلوم شد که انبیا را میراث

بوده و حدیث نحن معاشر الانبیاء تکذیب قرآن میکند و معلوم میشود که

واضع این حدیث قرآن نمیدانسته و اگر دانستی چیزی روایت نکردی که قرآن

تکذیب و مخالف آن بودی ابی ابراهیم اگر ابا بکر حدیث را حجتی است که

انا معشر الانبیاء لا نورث وما ترکناه صدقة علی

المسلمین باری بهر طریق کذب و بطلان آن مفتری بنهاد فاقرآن معلوم

نمیشد اما حضرت الله تعالی چنین هدایت قرآن دل آن مفتری که واضع این

حدیثست کور گردانید تا ظاهر شود اهل معرفت را کذب و بطلان او بگواهی

الله تعالی یکی از علماء بغداد که از تلامیذ ابو حنیفه بود دید که ابراهیم هیچ نمیگوید

گفت ای حنیفه بدانکه سلیمان از داود علم و نبوت میراث گرفت نه مال و

عقار و ضیاع حنیفه گفت اما تو نمیگویی سخنیست که قبل از تو کرا [illegible] دیگر

نیز کرده‌اند و این از قلت عقل و کثرت جهل و تعصب و عناد ایشانست چرا که سلیمان علیه السلام
در حال حیات داود عالم بود و حکم میکرد و نص قرآنست که وداود و سلیمان
اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم وکنا
لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان وکلا آتینا
حکما وعلما دوم آنکه میراث را اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از میت میان ورثه
او منقسم شود و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی بایستی که اولاد آدم علیه السلام
جمله شریک نبی بودندی تا انقراض عالم حال آنکه در میان اولاد آدم بعضی نبی بود
پس نبوت بمیراث نباشد بلکه نبوت بوحی الهی باشد و عصمت و استحقاق و محل
اگر گوئی که زکریا وارث نبوت از الله تعالی مسئلت نموده نه وارث مال و اسباب
دنیوی این سخن تو قدح نبوت زکریا لازم می‌آید نعوذ بالله که معصیت و کفر او
حاشا من ذلک از انکه گفت از جهت حسد گفت از انجمله زکریا در دعا گفت
وانی خفت الموالی من وراءی وکانت امرأتی عاقرا فهب
لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله
رب رضیا سوم آنکه اجماع اهل تفسیر است که مراد از موالی برادران عم اند اگر
مطلوب وارث نبوت بودی نبایستی از الله تعالی استدعا کرده باشد که

و ا

وارث نبوت بود که ایشان علم من نمی یابند و من هم ترسم که ایشان علم من نمی
شوند و مرتبه نبوت برسند پس حضرت [illegible] که ایشان فرع منی باشند و مرتبه نبوت برسند
دعوت کنند که زیرا بعضی انبیا را می بوده و ایشان علم حاصل می کردند و این دلیل
بر عصمت ایشان زیرا ملکه کفر نبود با عدم هذا الاعتقاد با وجود آنکه در آخر دعا گفت
که رب رضیا [illegible] بودی پس ثابت شد که انبیا را میراث بود
بدلایل عقلی و نقلی و حدیث نحن معاشر الانبیاء موضوع است [illegible]
بوده باشد چرا که حدیث مخالف قرآنست و در محکمی آیات [illegible]
[illegible] نازل شد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر رفت و گفت ای یاران بعد
که بعد از من اصحاب [illegible] از من دروغ بسیار نقل خواهند و هر کس حب علی
خود احادیث وضع خواهند نمود و بمن منسوب خواهند ساخت باید که هر حدیث
از من روایت کنند و آن موافق قران باشد اعتبار کنید و هر چه موافق نباشد
اعتبار نکنید و حدیث اینست که فاذا جاءکم الحدیث فاعرضوه علی
کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله
فاضربوه دیگر بدان ای ابراهیم که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
از دار فنا برای بقا رحلت فرمود و شتری و شمشیری و [illegible] و دیگر

ودیگر چیزها که از آنحضرت مانده بود و امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن متصرف شد و زره
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرهون بود در حالتی که آنحضرت رحلت نمود
امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن را از رهن بیرون آورد و متصرف شد که از احکام موارثت
حضرت رسالت بود صلی الله علیه و آله و هیچ کس او را منازعت نکرد و این در کتب شما مسطور است
و ما تحکم [illegible] نگفت که رسول را میراث نیست چرا که متخلفات آنحضرت را متصرف می‌شوی پس
ما بسی که اسهان را نیز از امیرالمؤمنین علی علیه السلام میگرفتید اگر گویند که طلبیده اند و امیرالمؤمنین
علی علیه السلام عطیه کرده بر ایشان و تسلیم نکرده و ایشان عاجز شدند چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام
ظلم کرده باشد و چیزی که او را در آن عادت تصرف نتوان کرد و وی تصرف کرده
و آن چیز بر وی حرام باشد نعوذ بالله بلکه فرزند [illegible] بود و اگر گویند که رسول الله
صلی الله علیه و آله در حال حیات آن متخلفات را تملیک امیرالمؤمنین کرده بود باطل
و دروغ است چرا که اگر چنین بودی حدیث مجمع علیه و متفق فیه در این باب
وارد کننده بودی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیوة متخلفات را خود
تملیک امیرالمؤمنین کرده بود پس معلوم شد که بارث بدان حضرت منتقل شد
و این که افترای کرد چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون گفت ای ابراهیم و ای
علما که حاضرید جواب حسنیه بدهید و او را تقبیح و ابطال مذهب شما نموده

الملک

و سفاهت سالکت شدیده و سکوت علامه نزلیس چرا مذهب وی اختیار نمی کنید و بهره برابر بیر
افکنده اید پس مکرر ترجمه گفت که ای ابراهیم و ای علمای حاضر بدانید که در جمیع تواریخ
شما مذکور است و اتفاق امت است که چون ابابکر رد شهادت شهود کرد و گواهی
گواهان حضرت سیدة النساء التقیه حضرت فاطمه سلام الله علیها گفت ای ابابکر تو از
پدر خود میراث میگیری و من از پدر خود میراث نمی برم و بر ایشان حجت لسان گرفت
و الزام ایشان نمود و خشمناک و رنجیده مفارقت نمود و بگریست و سوگند یاد کرد
که در قیامت نزد حضرت رسالت پناهی از ایشان شکایت نماید و در وقتی که از دار
فانی بدار بقا رحلت می نمود وصیت فرمود بحضرت امیر المومنین که وی را شب
دفن کنند و نگذارند که ابابکر و عمر و اتباع ایشان بر جنازه انحضرت نماز کنند پس
حضرت امیر المومنین علیه السلام وصیت انحضرت را بجای آورده او را شب دفن
کرده در میانه قبر و منبر نبی صلی الله علیه و آله که حدیث که ما بین قبری و منبری
روضة من ریاض الجنة و موضع قبر انحضرت را پنهان ساخته اند
و با زمین هموار نموده ند روز دیگر ابابکر و عمر و جمیع اعوان و انصار خود
بدر خانه امیر المومنین علی علیه السلام رفتند و تعزیت انحضرت گفتند و از حال
انحضرت و کفن و دفن وی سوال کردند امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که

او را نزد [illegible] دیدیم ابابکر و عمر پرسیدند و گفتند چرا مجلس را اصحاب خبر کردی
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت بوصیت وی عمل کردم و نخواستم که مخالفت وصیت
وی کنم چه آنکه مخالفت وصیت وی نوعی ایذا است و شما مکرات و مرات از
پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اید که فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنِّی مَنْ آذَاهَا فَقَدْ
آذَانِی وَمَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللّٰهَ عز و جل پس جایز نبود مرا ایذای وی که
موجب ایذای خدا و رسول است تا بیم عقوبت مضطرب شد و گفت برویم و او را از
قبر بیرون آریم و بر وی نماز کنیم رفتند و هر چند قبر آنحضرت را طلبیدند نیافتند ای
برادر این حکایت بدین طریق که بیان کردم اجماع امت و مجلس را در این خلاف
نیست پس تحدید را حضرت فاطمه علیها السلام و غضب وی محروم شدن مهاجر
و انصار از نماز وی دالست بر کمال قهر و غضب حضرت سیدة النساء رضی
علیکی بر وی کردند و بر شوهر بزرگوار وی از غصب امامت و بر فرزندان نامدار
وی از شنیدن شهادت ایشان و مجموع ایشان از مهاجر و انصار در
روایه احادیث متفق اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود
که اِنَّ اللّٰهَ یَغْضَبُ لِغَضَبِکِ وَیَرْضَی لِرِضَاکِ یعنی ای فاطمه
خدای تعالی غضب میکند از برای غضب تو و خشنود میشود به خشنودی تو پس [illegible]

ایشان نمی‌دانید و از جواب کبری مضطر و عاجز شده اید و از خواص و عوام با شما
تمسخر می‌کنید با وجود این نترسیده نمی‌ایستید و قصد قتل وی و آزار و ایذای او می‌کنید چون
خلایق این سخنان از او شنیدند از سلاطین و امرا و اعیان همگی بار ملامت آغاز
کردند و ابراهیم و جمیع علما را مذمت و تشنیع نمودند حنفیه با وجود آن هجوم از ایشان
خایف نبوده ساکت نشدند و دیگر مرتبه آغاز سخن نموده گفت که ای جاهلان گمراه
ای دشمنان خاندان نبی الهدی از خدا هیچ نترسید و از روز جزا نخواست باید کنید
و از برای جاه و دنیا و حیات چند روزه مکرر عداوت مصطفی و مرتضی و اهل بیت
علیهم الصلوة والسلام در دل پیشین استوار می‌کنید و به خرافات و مهملات که از قبیل افسانه
و افسون است چنانکه تعلیم از ایشان شنیده که فلان با اتفاق فلان خلیفه و فلان از عقب
فلان امیر شد و لیکن افضل نباشد و امثال این حکایات و اهیه و روایات لا طائل را در علم
رسالت و نبوت و امامت و عصمت و طهارت و اسرار ملائکه و تحقیق حجب ساخته اید
و در زبان خلایق انداخته اید چنانچه و در قیامت و حشر و نشر و عذاب قبر باد
نیاورید و از غضب الهی نترسید صد هزار فتنه در میان خلق پیدا آوردید
و مردمان را چندین هزار فرسنگ از شناختن خدا و رسول و امام دور انداخته اید
و در ظلمات و بعضها فوق بعض که شنیده و اکثر حکایات و روایات

و احادیث در   نقل از ظالمان اهل البیت و فاسقانست که از قبیل افسانه
و افسون و خواب و خیالست و بدان ماند که شخصی افسانه میگوید و جمعی از زنان
و کودکان استماع می‌نمایند و بعضی خواب میکنند چون افسانه بآخر رسد با همهای
کودکان گنجشک و باز و زنان و فاسقان را در سلک روایت و حدیث و اخبار نویسند
که قال فلان در روی فلان و در افواه خلایق می‌اندازند که فلان حدیث نزد شیخ
خوانده و روایت از فلان شیخ دارد و فلان شیخ جولاه محدث است
و فلان شیخ حجام مفسر قرآنست و فلان جاهل بی‌بصیرت در فلان روایت صاحب
اربعین است و از اولیاء کبار و مقتدای روزگار است و فلان شیخ در خواب
خدا را چنان دیده و از خواب چنین شنیده و پیغمبر چنین فرموده و علی هذا
القیاس جاهلان بی‌بصیرت و ابلهان بی‌معرفت و کوران وادیه جهالت و غولان
بادیه ضلالت از اطراف و جوانب و بلاد و امصار و بیمن و لباس پیش دوند
و تبرک جویند و نقل از سماع کنند و بنای معرفت و نزهت و طریقت را بر خواب
و خیال و وهم و گمان و بر نقل و روایت بنا نهند و ذوق این مهملات
چنان در خیال عوام و ابلهان با تمام مستحکم شده و چنان ساخته‌اند که همه از
قضا و قدر از ایشان را اینجوان کرده و از نسخه جرح و مدح و تعدیل و طعن و

و کثیر و میان عوام پدید آید و زمانها برین کذشت و اولاد و احفاد ایشان
بدین شیوه در وجود آمدند و خواهند آمد و بغض و عداوت اهل البیت و اولاد
و احفاد ایشان بدین شیوه در وجود آمدند و خواهند آمد و بغض و عداوت
اهل البیت و اولاد و شیعیان و پیروان ایشان را میراث کرفتند و مخالفت طریق
ایشان نمودند و حتی بجایی که ظالمان و فاسقان و اعدای خاندان رسول را که عمر در بت
پرستی و شرب خمر کذرانیده بود بر معصومان خاندان مقدم میدارند و جولا
و قصابان از یکدیگر روایت میکنند و حال بدان رسیده و کار بدان انجامید که نقل
و روایت و حدیث و آثار از امیر المومنین علی و امام حسن و امام حسین و باقی اهل البیت
علیهم الصلوة و السلام که باتفاق عالمیان معصوم و مطهرند قبول نکنند و قول
معصومان را اعتبار ننمایند و حدیث و روایت از عایشه و انس بن مالک و ابو هریره
و عمرو عاص و معاویه اعتبار کنند که هر یک از ایشان بدترین اهل روزکار و اخس و ادون
جمیع کفار بودند و باعتقاد جمیع اهل ایمان لعن ایشان کردن از اوجب عبادات و احسن
سعادات است ای ابراهیم مقتدایان ما تو و آنها که متابعت ایشان کردند
در کفر و ضلالت بر علی ابی طالب علیه السلام زور ماداوند و حکایات بی
اصل وضع کرده اند و غزوات در حق رستم و سهراب و اسفندیار و کاوس

و ذوالفقار لسان ترتیب داده‌اند و در آفاق و اسواق میخوانند و شهرت
میدادند و هر یک را بعنوان شجاعت و دلاوری میستودند تا بدانند بر
شجاعت آنحضرت علیه الصلوة والسلام و آله چرا که تاب شنیدن آن معجزات و غزوات
ندارند و شجاعت و دلیری کفار زنجی نویسند و میخوانند و با وجود این میگویند
که عداوت اهل البیت نداریم و اظهار محبت مینمایند ای ابراهیم لعنه صدیق اکبر
و فاروق اعظم چه فضیلت داری باید تا بشنوم کدام صدق و چه راستی
بر تمام عالمیان ثابت است که محض تمسخرات است بجهت آنکه کدام علم و فضل و
زهادت و کدام تقوی و عبادت و کدام سخاوت و مروت و کدام دلیری
و شجاعت و کدام جنگهای بسیار که کرده‌اند و دلیران بسیار که کشته‌اند
و کدام دست بود که محکم نموده‌اند و کدام مشکل که حل کرده‌اند و کدام معجزه و
کرامت که از ایشان واقع شده ای ابراهیم فضیلت را میگوئی که بجهت چه حاصل
میشود و میگوئی که اگر تو امامی عبدالله چه معنی دارد و انصاف او چه رهگذر
حاصل شده که بر سخاوت عالمیان ثابت نیست و نشنیده‌اند و در قرآن و احادیث
و اخبار واقع نشده ای ابراهیم وای بر حال و ای بر ایشان شرم از خدای
ندارید و ترک این مهملات کنید و بدانید که از اول زمان خلافت تا غایت

بنای مذهب و ملت شما بر تعصب و عناد بوده هرگز هیچ یک از سادات اهل
البیت و علما و طرفداران و شیعیان و مومنان که پیروان رسول الله و اهل بیت
او بیند در هیچ زمان مجال بحث نداده اید و نگذاشته اید که اظهار مذهب
اهل البیت نمایند و فتوی بر قتل ایشان داده اید و عوام بر قتل ایشان تحریص
و ترغیب نموده اید و گفته اید که ایشان کفارست و بصد خواری بقتل رسانیده اید
از خوف آنکه شما را فضیحتی نکنند و ابطال مذهب شما ننمایند و کفر و فسق
و ظلم امامان و پیشوایان شما که اعدای رسول و اهل البیت او بیند بر شما ثابت
نکنند چنانکه من ثابت کردم بر شما در مجلس عالی بدولت خلیفه زمان [illegible]
بر جمیع عقلا ثابتست که شما اعدای اهل بیت رسولید و امامان شما قاتلان
اهل البیت علیهم السلام و اعدای ایشانند و عداوتی که با رسول خدای داشتند
و نفاقی که پنهان می ورزیدند و اظهار نمی توانستند که خدای با رسول خود
خبر داده بود و ایشان با رسول خدای در مقام نفاق بودند و ما فی الخاطر
کفر را می نمودند تا آنکه بعد از رسول خدای اظهار نمودند و انتقام از اهل البیت
رسول کشیدند و شما غیر پیروی نمی نمائید و از آل و اهل رسول صلی الله
علیه و آله و شیعیان و پیروان ایشان در عالم نگذاشتید و سلطانی ایشان

منعقد کردید و باز دعوی اسلام و مسلمانی میکنید و میگوئید که ما بر دین محمدیم و فقد
که محمد از شما بیزار است علما یکبار گفتند که ما بیزاریم از اعدای اهل البیت و آنکسی که با
ایشان بمقام عداوت است حسن گفت سخن کی دروغ میگوئید دلهای شما مملو
از عداوت اهل البیت [illegible] و ایشان [illegible] من حضور خلیفه زمان بشما ثابت
کنم که چنین است که من میگویم ای براهیم اول آنکه در روز عید قربان که علما و مشایخ
و ارباب ناموس دانایان و خواجگان و سایر عوام شما در پای منبر حاضر میشوند
چون خطیب مناقب بر منبر برد و قصه ابراهیم و اسماعیل و قربان کردن او بیان
میکند شما گریستن آغاز میکنید و بهای های میگرئید و هر وقت که میشنوید که
ابراهیم کارد بر گردن و قصد کشتن اسمعیل کرد فریاد میکنید و چون کارد
حلق او نبرید [illegible] دستارها از سر می اندازید و [illegible] مجالس حق
فرو میبارید و جشنها شروع میکنید حال آنکه هیچ جراحت باسماعیل نرسید
و المی نیافته و عاقبت گوسفندی آوردند که [illegible] گوسفند [illegible]
در اطراف و اکناف عالم نکشند و باک ندارند و چون عاقبت الامر مر
[illegible] همه [illegible] گوسفندی بوده باشد که چهار هزار سال از آن گذشته باشد
و در هر شهری و دیاری که شیعه و مومنی و دوستدار میباشند [illegible] که انه

رفتند و منازع خلافت شدند تا آنکه حسینی با سادات بن زید رسید کشتی ایشان

و نشاید که شما تو کرده تابع مذهب شما را با خلافت چه کار و با اجماع امت

بود از مفارقه رسول صلی الله علیه و آله ایشان تو کر تابع ایشان بودند

بودند که ائمه را لیاقت خلافت و وصایت می بود با آنکه ائمه

در تحت رایت ایشان بودی چون رسول خدا در وقت رحلت تا نفس آخر

با جماع امت بر ایشان لعنت کرده و مکرر رسول لعنت کند بلا شک ملعون

خدا می گرفتار خواهد بود اما [illegible] ائمه را مثل ایشان بلعنت خدا و رسول

گرفتار خواهد بود و عذاب اند متوجه ایشان خواهد شد و علما از مذهب

خلافت سر تا سر [illegible] شکسته بودند و بعد از آن حسینیه لعنت [illegible]

خلیفه این شکسته ضعیف تا توان از فضایل و مناقب اهل البیت رسول صلی الله

علیه و آله و کفر و زندقه و ظلم و مخالفت اعدای ایشان را آنچه در خاطر داشتم

بعلانیه بی خوف و وحشی ظاهر گردانیدم و الزام اعدای دین بحجت و دلیل

نمودم و هیچ کار از محبان خاندان با من موافق نشده بود که این کمینه حقیر و اگر

خلیفه ما از ملامت نشود و بخدا که منقطع نشوم و مسلمان

دلیل کامیه بر حقیقت مذهب اهل البیت علیهم السلام و از فضایل ایشان چند

نمودیم که مستعار از فوت احصای آن باشند یحیی بن خالد برمکی و [illegible]
ابراهیم کرد و گفت هیچ تقصیری نکرد بحقیقت مذهب خود ثابت
گردید یحیی و جمیع سلاطین و امرا و اعیان از موافق و مخالف که از عمالات عالم
در آن مجلس حاضر بودند حسنیه را دعا کردند و تحسین نمودند و آفرین
کردند و در آن روز بسیار صاحب تغییر مذهب خود داده طریق اهل البیت
علیهم السلام اختیار کردند و هارون از آن روز قصد سادات اهل البیت کرد
متعرض شیعیان اهل البیت علیهم السلام نشده بفرمود که حسنیه را و خواجه را
خلعتهای فاخره دادند و صد هزار مثقال طلا از زر خلیفه بطریق که ظرف
حسنیه و خواجه او داد و نوازش فرمود و حسنیه را طلبیده آهسته گفت که از شهر
بیرون برو و بهر جا که میخواهی برو مبادا ترا ضایع کنند حسنیه و خواجه با
[illegible] از مجلس شگفته و خوشحال بیرون آمدند و بسرعت هارون که
بیان شد و جمع بسیاری که محبت اهل البیت علیهم السلام داشتند حسنیه را
جمعیتها و نوازشها نمودند و ابراهیم خالد شرمنده و رسوا
زرین برخواسته با ابو یوسف و شافعی و غلامان و روسیاها
نقاب بر سر کرده راه عداوت اهل البیت می پیمودند